

گذری بر آیین اکنکار

پروین کاظم‌زاده*

چکیده

پس از رنسانس، حس دین‌گریزی رو به فزونی گذاشت و چهره دین و معنویت به خاموشی گرایید. این مساله در جهان غرب به بن‌بست‌های شدید روحی و اخلاقی انجامید. اما دنیای غرب، در بازگشت دوباره به معنویت هم دچار اشتباه شد. این بار به معنویتی روی آورد که خالی از ذات باریتعالی بود. آنان به دنبال معنویتی بودند که با تفکرات سکولاریستی حاکم بر دنیای غرب، قابل جمع باشد. از این منظر، معنویت موجود در ادیان الهی به کارشان نیامد؛ اما تفکرات عرفان شرقی خصوصاً آیین بودیسم و تکنیک‌هایی نظیر یوگا و مدیتیشن به سرعت در غرب گسترش یافت. جامعه غرب آنچه نیاز داشت، از این آیین‌ها انتخاب کرد، با شیوه‌های مختلف آمیخت و سپس ارائه کرد؛ اگرچه در این بین آب را از سراب بازشناخت. این نوشتار بر آن است تا آیین اکنکار (Eckankar) را که از جمله عرفان‌های معنویت‌گرای امروزی است مورد بررسی قرار دهد. واژگان کلیدی: عرفان سکولار، تناسخ، نظام خدایان، جهانهای اک، اساتید اک.

* عضو گروه ادیان و عرفان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

در جهان امروزی صدها گروه، دسته یا فرقه انحرافی و ساختگی بوجود آمده که به علت امکانات ارتباطی سریع، با فاصله کوتاهی از معرفی و ظهور یک فرقه، شاهد ظهور طرفداران آن فرقه در دیگر نقاط جهان هستیم. از میان این فرقه‌ها که ما اکنون آنان را جنبش‌های نوپدید دینی می‌خوانیم، برخی به ظاهر دینی - معنوی بوده و پیروان خود را به نوعی سلوک عرفانی یا شبه‌عرفانی دعوت می‌کند؛ مانند: شاهدان یهوه، اکنکار، مورمونها، اشو (Osho)، سای‌بابا (Sai baba) و مهربابا (Mehr baba)، و برخی دیگر بیشتر به آموزش روش‌های تمرکز فکر، کسب آرامش روحی و جسمی و تمرین‌های ورزشی مشغولند؛ مانند: تی‌ام (TM)، یوگا (Yoga)، مدیتیشن (Meditation)، فالون دافا (Falun Dafa)، رئیکی (Reiki)، برخی نیز همچون رائلیمان و کلیسای شیطان عموماً عقایدی ضد دینی و ضد انسانی دارند و با انکار دین یا دعوت پیروان خود به استفاده از مواد مخدر، مشروبات الکلی، موسیقی‌های مخرب و خوردن خون، به تجربه‌های ناشناخته‌ای کشیده می‌شوند که همگی مروج افکار و اعمال غیرانسانی مثل خشونت، انتقام، لذت‌جویی، بی‌بندوباری و ناسازگاری می‌باشند. بنابراین ریمون پینکار که می‌گوید: «امروزه علاوه بر نیاز به خلع سلاح نظامی به خلع سلاح فرهنگی حاجتمندیم» ما نیز می‌بایست تهاجمات فرهنگی را شناخته و راه مقابله صحیح فرهنگی آن را بیابیم. همچنین با استفاده از گنجینه‌های عظیم عرفانی خود که برخاسته از قرآن و کلام پیامبر و ائمه است، و با آثار عرفایی چون: مولوی، حافظ، عطار و... نیازهای معنوی جوانان خود را برآوریم.

۳۰۴

کتاب نقد / شماره ۴۷ و ۴۸

جنبش‌های نوپدید دینی

از روزهای آغازین قرن بیستم بازیگران جدیدی پیدا شدند که در بازار بی‌نظم دین در جامعه غربی مهم شناخته شدند. از آنجا که مانع‌تراشی شرعی و قانونی برای جلوگیری از «بدعت-گذاری» دیگر کارایی نداشت، خط فکر اصلی مسیحی برچسب قدیمی «بدعت‌گذاری» را با یک اصطلاح جدید به نام «فرقه‌ها» یا «کیش»‌ها عوض کرد. اصطلاحات جدید دارای مفاهیم تحقیرآمیزی است و معنای ضمنی آن این است که بطور کلی ادیان جدید برای جامعه زیانبارند. پس از آن خانم پروفیسور آیلین بارکر، جامعه‌شناس بریتانیایی، کاربرد اصطلاح

«جنبش‌های نوپدید دینی» را فراگیر ساخت. اما آنچه مهم است اینکه واژگونی بزرگ دینی در دهه‌های اخیر، در عین حال که «کمیت» دین در جامعه را فزونی بخشید، از ایجاد تغییر قابل توجه و مهم در «کیفیت» آن ناتوان ماند.

دسته‌ای از این جنبش‌ها در یکی از ادیان سامی مانند یهودیت، مسیحیت، اسلام یا ادیان شرقی مانند هندوئیسم، بودیزم و شینتو ریشه دارند، و گروهی نیز حاوی مجموعه‌ای از عقاید و باورهای راز ورزانه باطنی و عرفانی است که تلاش می‌کند در وجود انسان، سفری معنوی بیافریند و خدا را در درون خود انسان، آزاد، و با حقیقت وجودش مرتبط کند لذا به آن معنویت خودمحور نیز نام نهاده‌اند (طالبی دارابی، اخبار دین، ۱۳۸۳: ۲۹).

وجه مشترک عرفانهای جدید که اباحه‌گری، لابلالی‌گری و بی‌قیدی نسبت به ملزومات شریعت و عرفان حقیقی است، از سویی حکایت از عطش فطری بشر به معنویت دارد و از سویی دیگر، انحراف و وارونگی معنویت در دوره جدید است که شیادانی از این عطش سوءاستفاده می‌کنند و جوانان را به سمت محافظی می‌کشاند که نتیجه آن چیزی جز خواب‌گران و دوری از هدف متعالی عرفان نیست. آری، انسان امروزی تشنه هر چیزی است که بتواند او را از فضای تنگ و خفقان‌آور ماده‌گرایی نجات دهد، اما صد افسوس که دغل‌بازان با سوء استفاده از این عطش، عرفانهای دروغین، حيله‌گرانه و وارونه را به خورد آنها می‌دهند (لواسانی، ۱۳۸۴: ۲).

اما از آنجا که دنیای اسلام هیچگاه همچون جهان غرب از معنویت عمیق و نابی که در بطن خود داشت، فاصله نگرفت، به بحرانی شبیه آنچه در غرب رخ داد، مبتلا نشد. جهان اسلام، مهد عرفانی عمیق و جایگاه عارفان بزرگی بود که تعالیم جدید غرب در برابر آن تاب نمی‌آورد، اگرچه پیشرفت نسبی این تعالیم در بین مسلمانان، مرهون زبان جدید آن و فقدان زبان نو در معارف عرفانی خودی بود، ولی آشنایی دانشمندان و فرهیختگان مسلمان با عرفان و معنویت کمی اسلام، راه را بر پذیرش این آیین جدید بست؛ همچنین از سویی تعالیم عمومی معارف معنوی دینی هم، راه را برای پذیرش عمومی این آیین ناهموار کرد. در اینجا بود که استراتژی جدیدی برای ایجاد اقبال به ادیان جدید به کار بسته شد و آن، تلفیقی از ادیان جدید با برخی آموزه‌های معنوی - روحانی دینی است (شریف‌زاده، فصلنامه کتاب نقد، ۱۳۸۴: ۸۴).

عرفان سکولار

جامعه‌شناسان و متفکران غربی چون از اهمیت مفاهیم ارزشی در حکومت‌های دینی با خبر شده و شاهد تأثیرگذاری شدید آن بودند، آن را برای حفظ و کنترل مردم خود مناسب بلکه حیاتی دانستند؛ اما از سوی دیگر این احکام اخلاقی در خود ضوابط و قوانینی داشت که مسئولان نیز برای احیای آن می‌بایست به رعایت آن ملزم می‌شدند و آن قوانین مانع چپاول و استعمارگری آنان بود، لاجرم مجبور به ساخت عرفان‌هایی شدند که اصول اولیه و اساسی آن، از جمله روابط اخلاقی انسان با خودش و برخی از روابط او با دیگران، از عرفان‌های بزرگ جهان ربوده شد و مابقی را بنابر مصلحت خود جایگزین کردند. بنابر همین قاعده بود که عرفان‌هایی با این هدف در غرب بوجود آمد؛ عرفان‌هایی که انسان را ملزم به رعایت اخلاق عمومی و پایبند بودن به آن می‌کرد و از سوی دیگر آن را کاملاً جدا از حکومت و قوانین حکومتی در جامعه می‌انگاشت.

آنان همواره خاطر نشان می‌کنند که تشکیلات مذهبی برای خدا مقدس نیست، بلکه رستگاری روح مقدس است. دین کاملاً یک امر فردی است؛ دین یعنی تجربه‌هایی که فرد در درون خود کسب می‌کند. مردم می‌بایست هیچ کاری به سیاستگذاران حکومتی نداشته باشند؛ بلکه فقط به فکر تطهیر خود و رعایت حقوق و مسائل شخصی مردم اجتماع خود باشند.

مکاتب ساختگی در غرب این افکار را تحت ضوابط و قواعد اخلاقی شیرین و دوست داشتنی پنهان می‌سازند؛ بطوری‌که وقتی یک شخص، مطالبی از گفتار یا نوشتار آنان را حلاجی می‌کند؛ علاوه بر ایجاد اراده قوی در او برای موظف ساختن خویش به رعایت آن ضوابط اخلاقی، میل و رغبت خود را از دخالت در سیاست و امور اجتماعی از دست می‌دهد و به یک عرفان صوفی مسلک و تحجرگرا رو می‌آورد (کیانی، فصلنامه آیین سلوک، ۱۳۸۵: ۶۵). مکاتب این‌چنینی در غرب در حال گسترش است. مکاتبی که آنان را «عرفان سکولار» می‌نامیم. عرفان‌هایی که مؤسسان آنها فقط به دنبال کنترل مردم در سطح جامعه هستند و دین

و عرفانی را تبلیغ می‌کنند که دخالت در امر حکومت را جایز نداند تا امپریالیسم بتواند به چپاول خود ادامه دهد و مال و ثروت مردم را به یغما ببرد (همان).
از جمله جنبش‌های نوپدید دینی و عرفانه‌ای سکولار که در برخی کشورها گام نهاده، عرفان «اکنکار» است. این مکتب هم‌اکنون از مرزها عبور کرده و به کشور ما نیز وارد شده است، اما به راستی اکنکار در میهن ما چه چیزی را دنبال می‌کند؟

اکنکار

تاریخچه

اکنکار (Eckankar) - آیین نور و صوت خداوند - توسط پال توئیچل در سال ۱۹۶۵ به عنوان طبیعی‌ترین راه بازگشت به سوی خداوند معرفی شد. وی در اوایل قرن حاضر در کنتاکی متولد شد و در خلال جنگ جهانی دوم به خدمت نیروی دریایی ایالات متحده در آمد. از آنجا که مقرر بود زندگی پال متحول گردد!! در کسوت جوینده‌ای جوان به گروهی از استادان معنوی معرفی شد و طیف وسیعی از تعالیم معنوی را تحت نظارت استادان نظام وایراگی اک مورد مطالعه قرار داد. پال تمام تعالیم اکنکار را که در چهار گوشه جهان پراکنده بود!! گردآوری کرد و برای سپردن به نسل بعدی آماده ساخت. پال به صف استادان وایراگی اک پیوست و با رسیدن به مقام استاد حق در قید حیات، رسالت عرضه اکنکار به جهان، به عهده او واگذار شد. وی مؤسسه اکنکار را در سال ۱۹۷۰ به عنوان مؤسسه‌ای غیرانتفاعی در آمریکا تأسیس کرد و در سال ۱۹۷۱ درگذشت! (huist.persianblog.com) هم‌اکنون شصت کتاب از ایشان به چاپ رسیده است که حدود یک سوم آن در بازار کتاب ایران موجود است. اما نکته‌ای که همواره اذهان منتقدین این مکتب را مغشوش می‌کند این است که هنگامی که وی در یک رستوران، آب پرتقال می‌نوشد، مسموم شده و چند ماه ناپدید می‌شود و بعد از رؤیت دوباره او در جامعه آمریکا، درباره مکتبی به نام اکنکار صحبت می‌کند در حالیکه هیچ‌گاه مشخص نشد وی در این مدت به کجا رفته و چه حوادثی برای او اتفاق افتاده است؟! وی در معرفی مکتب باستانی خود می‌گوید:

«من رهبر معنوی جهان هستم و قبل از من ۹۷۰ استاد دیگر وجود داشته‌اند که در طول تاریخ حیات بشر همواره مردم را به سوی اک راهنمایی می‌کردند!» (کیانی، همان: ۶۷).

در سال ۱۹۸۱ سری هارولد کلمپ با نام معنوی «ماهانتا» به سمت استادی حق در قید حیات رسید (هارولد کلمپ: چگونه خدا را ببایم www.eck-iran.org) و تا این زمان نیز رهبری معنوی اکنکار را عهده‌دار می‌باشد. وی در سال ۱۹۶۷ توسط پال توئیچل وصل اک را دریافت نمود و شایستگی ورود به عوالم الهی را کسب کرد.

پیروان این آیین معتقدند؛ اکنکار از روز ازل وجود داشته و مطرح بوده است و دیگر ادیان در دورانه‌های بعد پایه‌گذاری می‌شوند، (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۸) لذا اکنکار ریشه‌ای باستانی دارد که در عصر حاضر از خفا به عیان رو کرده است و از طریق دسته‌ای تمرینات معنوی، به انعکاس آگاهی درونی که از میان وضعیت‌های تحتانی به وضعیت‌های شفاف و نشئه‌آور الهی سفر می‌کند، می‌پردازد (huist.persianblog.com).

پال توئیچل می‌گوید:

«اکنکار دانش باستانی سفر روح نام دارد که عملی دقیق بود و خالص‌ترین تعالیم را دربر می‌گیرد. اکنکار قائم به ذات است و عقل از سادگی آن مبهوت می‌گردد، اکنکار از همه تعالیم کهن‌تر و سرچشمه تمام مکاتب است» (توئیچل: شریعت کی سوگماد، ج ۱، www.eckankar.blogfa.com).

اکنکار یک راه فردی است. همه می‌توانند این راه را طی کنند ولیکن نه به صورت گروه‌های مجتمع. هر کس باید به راه خود رود و چیزی را تجربه کند که به خودش انحصار دارد. لذا ارزش و اعتبار تجربیات معنوی فردی در اکنکار یک اصل است. (همان) پال توئیچل می‌گوید: «بشر مختار است که ادیان و فلسفه‌هایش را بعنوان بازیچه در جهان‌های پایین در دست داشته باشد تا با آنها سرگرم باشد، خدا می‌گوید هر دینی که بشر دارد باید راهی باشد جهت کسب تجربه و نه بیشتر از آن!» (توئیچل، ۱۳۸۱: ۱۴۴)

و در جای دیگر می‌گوید:

«کتاب آسمانی حاوی تجربیات درونی انبیاء، اولیاء و بنیانگذاران (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۶) ادیان می‌باشد. بدون تجربه، اعتقاد، آگاهی را در اک بدست نخواهیم آورد. ما توسط تجربه در این هستی آموزش می‌بینیم نه توسط کتاب‌ها، سخنرانی‌ها و تعلیمات!» (توئیچل، ۱۳۸۰(ب): ۱۸).

و مجدداً ضمن عبارات متناقضی ارزش تجربه را از نقطه اوج به حضیض کشانده و می‌گویند:

«به عقیده اکنکار معجزه‌ها نیز تنها بازی کردن با نیروی طبیعت است. تمام معجزه‌ها چیزی جز بازی‌های ذهنی نیست و برخلاف آنچه اکثریت بشر تصور می‌کنند، به هیچ عنوان عملیات قدرت الهی و مقدس محسوب نمی‌شوند (توئیچل، ۱۳۷۹ب): ۱۳۲). آنچه تمام پیامبران الهی در نصایح بیان فرموده‌اند، همه برگرفته از نظرات شخصی آنان بوده است و ماجرای وحی کردن جبرئیل به پیامبر و اینکه خداوند آنان را به سوی حق و حقیقت هدایت می‌کند، همه برگرفته از تخیلات یا تجربیات شخصی ایشان بوده است و آنچه بعنوان دستور و فرامین از جانب خداوند برای انسانها می‌دانستند، کذب محض می‌باشد!» (کیانی، همان: ۷۸).

اکنکار آیین نور و صوت خداوند

اعتقادنامه باستانی اکنکار بیان کننده این مطلب است که تمام زندگی در یک سرایشی از سوگماد - خداوند - به طرف دنیاها پایین و از میان آنها و در میان آنها جریان دارد و هیچ چیز بدون وجود این جریان هستی که ما بعنوان اک یا حق می‌شناسیم وجود نخواهد داشت. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۸) این جریان، یک جریان صوتی است که از منشأ الوهیت سرچشمه می‌گیرد و دربرگیرنده مجموعه تعلیمات و دانستنیهایی است که از خدا ناشی می‌شود. این جریان صوتی در واقع خود خداست درحال بیان و در عین حال روشی است که توسط آن خداوند خود را به تمام جهانیان می‌شناساند (توئیچل، ۱۳۸۱: ۱۲۱).

جریان اک می‌تواند به صورت صدا شنیده شود و به صورت نور دیده شود. ما به کمک صدا در جهان بیرونی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم و بدین تربیت صدا، نقش واسطه‌ای را مابین ما (جهان درونی ما) و جهان بیرونی ایفا می‌کند. در آیین اکنکار صوت نسبت به نور از اهمیت بیشتری برخوردار است. روح بدون نور می‌تواند عمل کند اما بدون صوت نه! سری هارولد کلمپ - استاد حق در قید حیات - می‌گوید:

«نور و صوت خداوند با هم صدای خدایند که در کتب مقدس آن را به عنوان کلمه یا کلام

خدا می‌شناسیم!» (www.eck-iran.com).

موضوع اصلی راه مقدس اک، به جز کلمه یا آنچه صوت نامیدیم، نماینده خداست که آن را سات گورو یا استاد می‌نامیم (توئیچل، ۱۳۷۸: ۸۲). آنان که راه اک را برگزیده‌اند تا به

هشیاری مطلق الهی برسند ابتدا با هدایت سات گورو به مرحله خودشناسی رسیده و به شکوفایی معنوی نائل می‌شوند، سپس برای خداشناسی به پادشاهی آسمانها قدم می‌نهند. در این میان به تدریج به روح آزاد و رهایی تبدیل می‌شوند که آزاد است تا در شرایط مطلق ابدی زیست کند (توئیچل، ۱۳۸۰(ب): ۹۲).

برای گشودن و ارتقاء وضعیت آگاهی و دیدن نور و شنیدن صوت خداوند می‌بایست به ذکر اسامی مقدسی بپردازیم! اوووم، هیو (HU) - سوگماد از جمله این اسامی هستند (توئیچل، ۱۳۸۰(ب): ۱۴).

هیو اصلی‌ترین ذکر در اکنکار - شبیه به هو و یاهو در میان عارفان (الماسی، ۱۳۸۱: ۱۸) - و نام باستانی برای خداوند است (www.Todaylink.ir). کتاب اصلی اکنکار نیز شریعت - کی - سوگماد (طریق مقام جاودان) نام دارد که تاکنون تنها دو جلد از این کتاب عظیم به زبان زمینی توسط پال توئیچل ترجمه شده است!! (www.goldooroonzadeh.parsblog.com).

عقاید اکنکار

۱. طبق معتقدات این آیین اکنکار، طریقی است برای همکارشدن با خدا یا سوگماد (Sugmad) که نه مذکر است نه مؤنث. سوگماد با روح یا توازی افراد از طریق صوت یا نور ارتباط برقرار می‌کند. از این رو، نام دیگر اکنکار «دین صوت و نور» است. ارتباط را اک یا جریان اک می‌شناسند.

اک طی قرون نام‌های گوناگونی گرفت روح مقدس، شیخ مقدس، لوگوس، کلمه، روح القدس، بانی و وادان، شماری از این اسامی هستند.

اکیست‌ها اک را جریان قابل سماع حیات نیز تعبیر می‌کنند. هدف اصلی چلا (طلبه اک) رسیدن به خودشناسی و در نهایت شناخت خداست. وقتی شناخت خدا حاصل شد، آن‌گاه چلا(شاگرد) همکار حقیقی خدا خواهد شد. در عین حال، دارای هویت فردی نیز خواهد بود.

این عقیده با آنچه در آیین هندو و بودایی وجود دارد که فرد از راه فانی‌شدن کامل در خدا و از دست دادن تمامی هویت فردی با خدا یکی می‌شود، تفاوت دارد.

۲. سفر روح: خودشناسی و خداشناسی، هر دو از راه طی الارض (هم‌زمان در دو مکان بودن) یا آنچه امروزه از سوی اکیست‌ها «سفر روح» نامیده می‌شود، قابل دست‌یابی است. پال توئیچل در کتابش با عنوان «اکنکار: کلید جهان‌های سری «سفر روح را به «جداشدن روح از بدن» توصیف می‌کند.

سفر روح با بیرون‌شدگی اختروار (Astral Projection) که صرفاً تشریح روحانی سیاره اختری است، تفاوت دارد. سفر روح عبارت از تشریح هر یک از جهان‌های خداست و تنها دوازده سیاره شناخته‌شده وجود دارد.

۳. دین زنده: اکنکار را یک دین زنده که به‌طور دایم در حال تغییر و تحول است، می‌دانند. این تغییرات مدام، موجب می‌شود که اکیست‌ها اتکای شدیدی بر رهبران دینی خویش داشته باشند.

این رهبر، استاد اک یا ماهانتای زنده (Living Mahanta) نام دارد. همیشه یک استاد اک زنده هست و در زمره کسانی است که به اساتید اک معروف‌اند، که مجموعه آن‌ها را سلسله ویراگی می‌گویند. اعضای این سلسله، در معبدهای «حکمت طلایی» که در سیاره‌های گوناگون واقع شده‌اند، ساکن‌اند.

هدف ماهانتا، راهنمایی ارواح چلاها برای بازگشت به خداست. ماهانتا اغلب به عنوان استاد رؤیا که مانند نقطه آبی‌رنگ نور ظاهر می‌شود، عمل می‌کند.

ماهانتا در این نقش، هم حضور مطلق و هم علم مطلق است. استاد زنده اک از احترام بسیار بالایی برخوردار است، اما پرستش نمی‌شود.

۴. کارما: اکیست‌ها نیز مانند بوداییان و هندوها، به کرمه یا عقیده بدهی روحانی به گذشته باور دارند. هدف هر فرد، رهایی از بدهی کرمه در زندگانی گذشته و یکی شدن با خداست. «وقتی با رفتار درست به خودشناسی نایل آمدید، از زندگانی گذشته رهایی یافته و باید بقیه حیات را بدون بدهی اضافی سپری کنید. اگر به این مرتبه رسیده باشید، بعد از مرگ به این جهان برنمی‌گردی».

۵. عمل: بیش از یکصد تمرین روحانی گوناگون در اکنکار هست که از جمله آن، خواندن «HU» است و عقیده بر این است که این واژه نام قدیمی خدای غیر قبل وصف است.

تمرین دیگر، عبارت است از تمرکز روی نور و صوت یا چیزی که به شکل روحانی ماهانتا معروف است.

هارولد کلمپ، فهرستی از تمرین‌های روحانی را درباره رؤیاها در کتابش با عنوان «هنر رؤیابینی روحانی» آورده است. رؤیاها در تمرین‌های اکنکار تحت رهبری هارولد کلمپ بسیار بااهمیت شدند. از چلای کوشا انتظار می‌رود که از راه مکاشفه نیز که دارای چهار مرحله است، طی طریق کند.

دیگر اعتقادات

اکنکار اعتقادات اصلی خود را اینگونه خلاصه می‌کند:

- روح ابدی و هویت حقیقی فرد است.
- به دلیل عشق خداوند به روح است که روح وجود دارد.
- روح در سفری برای شناخت خود و خداست.
- شکوفایی معنوی می‌تواند با تماس آگاهانه با اک، روح مقدس تسریع شود.
- این تماس می‌تواند در طی تمرینات معنوی اک و با راهنمایی استاد در قید حیات اک حاصل شود.
- ماهانتا، استاد در قید حیات اک رهبر معنوی اکنکار است.
- تجربه و آزادی معنوی در این زندگی برای همه میسر است.
- می‌توان به‌طور فعالانه جهان‌های معنوی را از طریق سفر روح، رؤیاها و روش‌های دیگر مورد بررسی قرار داد (www.eck-iran.com).

مفهوم خدا در اکنکار

مفهوم خدا در اکنکار به معمای پیچیده‌ای تبدیل شده است. پال توئیچل گاه از خدایی مخوف سخن می‌گوید و گاه از تجربه عشقی بی‌همتا حکایت دارد. خدا گاه برترین قدرت است اما در جایی دیگر حتی در خلقت نیز نیازمند یاری است. به گوشه‌هایی از اوصاف خداوند در آیین اکنکار اشاره می‌کنیم:

«خدا از روی نیاز جهان‌ها را بنا کرد (توئیچل، ۱۳۸۱: ۱۳۷) و در مورد آنچه در جهان می‌گذرد بی‌تفاوت است زیرا این دنیا چون ماشینی است که پس از روشن شدن،

خودبه‌خود به کارش ادامه خواهد داد (توئیچل، ۱۳۷۸: ۶۸). خدا جدا و فارغ از بشر است (همان، ۷۰)».

«استاد حق، همکاری برای خداوند است که در امور جهان او را یاری می‌دهد (همان، ۲۳). خدا مستقیماً در خلقت دخالت ندارد. اگر این خلقت آگاهانه باشد از طریق اکنکار صورت می‌پذیرد و اگر ناآگاهانه باشد مانند بقیه خلقت است (همان، ۳۹)».

پال می‌گوید:

«تنها چیزی که به آن یقین دارم این است که خدا عشق است و عشق خدا، لیکن همه شیرینی و زیبایی که در تعالیم مکاتب اسرار فلسفه‌ها و ادیان وجود دارد، هیچکدام درست نیست! چون از طرف دیگر خدا مخوف، زنده، ترسناک، انزجارآور!!!، پرمدها، پر زرق‌وبرق، بی‌تعصب، کریمه!!!، خشن و نازیباست!?!» (توئیچل، ۱۳۸۱: ۱۵۰).

سوگماد

اکنکار جهان‌های هستی را به دوازده طبقه تقسیم می‌کند و در بی آن برای هر طبقه یک خدا فائل است که حاکم و فرمانروای طبقه خود است. یعنی دوازده جهان و دوازده خدا! این طبقات توسط سوگماد (Sugmad) خلق شده‌اند که کامل‌ترین خداست و در طبقه دوازدهم است و پست‌ترین طبقه همین جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و خدای آن نیز ضعیف‌ترین خداست که «کل نیرانجان» (kalniranjan) نام دارد و صاحب قطب منفی عالم و مظهر تجلی منفی خدا است. (توئیچل، ۱۳۸۱، ۱۵۰) پال در مورد کل نیرانجان می‌گوید:

«او پروردگار انجیل، یهوه عبری‌ها، مسیحیان و ... محمدی‌هاست. او براهم ودانتیست و عملاً خداوند همه ادیان و مذاهب است (کیانی، همان، ۶۹).

هرچند اکنکار در تعریف سوگماد به تناقض‌گویی‌های فراوانی کشیده شده است اما بطور خلاصه می‌توان از دیدگاه اکنکار سوگماد را این‌گونه تعریف کرد:

«او بی‌شکل، همه جا حاضر و ناظر، اقیانوس عشق و رحمت است که تمام زندگی از او جریان می‌یابد. تمام راستی‌ها، حقایق، اندیشه‌ها، عشق، قدرت و تمام خدایان نواحی عالم مظهر او هستند. او به هر شکلی که در مراحل مختلف خلقت ایجاب کند، در می‌آید؛ ولی هیچ یک از این اشکال، تمامیت او را نشان نمی‌دهند، زیرا او همچنان بی‌شکل می‌ماند. او به

صورت غیرمشخص در همه عالم گسترده است یعنی جوهر هستی حیات کل (خدای محمد و عیسی و موسی)، آنچه که او است و کلیتی که در او است. بنابراین هیچ نامی نمی‌توان بر او نهاد، مگر نام شاعرانه و عارفانه خدا».

پال می‌گوید:

«او فاقد چند و چون است، نامعین و نامحدود است و درباره‌اش نمی‌توان چیزی گفت و تجلی بیرونی دارد به نام «ساگونا» که نمی‌توان حقیقت جاویدان را بر او نهاد (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۳۲)».

اما در مقابل این اظهارات و توضیحات صراحتاً می‌گویند:

«سوگماد (رب الارباب اکنکار) یک موجود برتر نیست، چیزی هم نیست که باری از دوش تو بردارد. هرگز حتی آنی نیست که به تو برکت دهد (توئیچل، ۱۳۷۹ (ب) ۶۲). سوگماد تمام آفرینش را بر پا و قدرت خلاقه خویش را با یکایک مخلوقاتش تقسیم کرد و با این عمل بخش قابل ملاحظه‌ای از قدرت‌های خدایی خویش را از دست داد!! اما هرگاه اراده کند، می‌تواند آن را از وجود هر توزایی (روح) بیرون کشد و به خود بازگرداند. سوگماد بدون مخلوق خود یعنی توزا نمی‌تواند باشد و به همین ترتیب توزا بدون سوگماد از هستی برخوردار نیست (همان: ۶۹ - ۶۸).

اراده سوگماد یعنی اراده‌ای که کلی است و انسان بدان وسیله می‌تواند به هماهنگی و آرامش درون دست یابد. البته در جای دیگر سوگماد را بطور کلی فاقد اراده می‌دانند و در مقام علت بیان می‌کند که این کیفیتی متعلق به محصولات سوگماد است. سوگماد نمی‌تواند مستقیماً به آفریدن مبادرت کند زیرا به علت نامحدود بودن و لایتناهی بودن، نه صاحب اراده است و نه می‌تواند مقصد فکر خواهش یا فعالیتی داشته باشد، چون همگی این کیفیات متعلق به موجوداتی است که مخلوق وی بوده و صاحب محدودیت می‌باشند (همان: ۲۱۴).

آنچه بیان شد گوشه‌هایی از اوصاف خداوند بزرگ اکنکار بود که تمام زندگی از او جریان می‌یابد و جوهر هستی از آن اوست!

نظام خدایان و جهان‌های اک

سلسله مراتب بی‌انتهایی از ارواح که کیهان سوگماد را اداره می‌کنند، خود یک کهکشان متشکل از پروردگاران، فرمانروایان، خالقین و حکمرانانی را تشکیل می‌دهند که گردانندگان عالم‌اند و هر یک، از قدرت‌هایی مانند معجزه و قدرت آفرینش برخوردارند (توئیچل، ۱۳۷۸: ۳۹۰).

نخست سوگماد، در سکوت مأوای خویش در اقیانوس عشق و رحمت آسوده بود. بیرون از او نه طبقاتی، نه کائناتی، نه جهانی، نه روح و نه هیچ وجود یا مخلوقی وجود داشت. فقط سوگماد در اقلیم جاویدان خود و در رؤیا آرمیده بود. با رؤیای او شکل گرفتن جهان‌ها در درونش آغاز شد:

ابتدا «آنامی لوک» را آفرید که مأوای اقلیم بی‌پایانی از خالیا است. چون سوگماد از خلق این طبقه کمال خوشنودی نیافت، به رؤیا رفت.

دوم نوبت «آگام لوک» بود که جایگاه اقلیم منبع و دسترسی‌ناپذیر شد و در آن نه حیاتی دیده می‌شد و نه مخلوقی. سوگماد به خلق این اقلیم نیز خوشنود نشد.

آنگاه سومین جهان، «حوکیکات لوک» (حقیقت لوک) شکل گرفت که نخستین اقلیم قابل دسترسی وجودها و هوشیاری‌هاست سوگماد از این آفرینش هم خوشنود نبود.

چهارمین درگاه در «آلایالوک» را صورت بخشید، آنجا که گستره بی‌پایانی از جهان‌های لاشیء مقیم است.

این چهار طبقه را «ساج خند» نامید و از آنجا که از این آفرینش خشنود نشد، باز هم به خواب رفت. در رؤیای پنجم «الخ لوک» را دید که سلسله‌ای بی‌انتهای از جهان‌های نادیدنی است و هیچ وجود، روح یا شیئی هرگز در آنها دیده نمی‌شود. پس آن را طبقه نادیدنی نام گذارد. هنوز سوگماد با آفرینش خود خوشنود نبود.

در خواب ششم، «آتما لوک» را صورت بخشید جایی که اینک روح هر چیزی در آن آرمیده است. در اینجا بود که سوگماد در تدبیر سلسله جهان‌های بعدی حکمت یافت! باز در رؤیا شد تا آنچه را در این طبقات آفریده بود درک کند!!! صدای خروشان خود را به درون این جهان‌های درون جهان‌ها روانه کرد. صدایش نغمه بهشتی شد و "کلمه" را ادا کرد و کلمه، در بستر پرشکوه طبقات هستی در غلطید. کلمه سوگماد، اک شد، روح "بودن" شد. اینجا بود

که خدایان، فرمانروایان، روح‌ها و همه وجودهایی که سوگماد در خواب دیده بود، به هستی کشیده شدند. در بستر همین کلمه بود که فرزند او، ماهانتا هم به ظهور رسید. این چنین سوگماد، اک و ماهانتا یک واقعیت واحد شدند!! خدا با ماهانتا گفت:

«من جهان‌های سعادت و شادی را آفریدم، اما هنوز در مخلوقاتم فقدان بلوغ معنوی دیده می‌شود. بنابراین، باید نظامی از جهان‌های زیرین بیافرینم که طبقات ماده، مکان، انرژی و زمان‌اند. عوالم تاریکی، نور و کالبد.»

سوگماد بازویش را بر فراز گنبد هستی گشود و جهان‌های تیرکولی را آفرید که شامل چهار ناحیه بین قطب منفی خلقت و آتمالوک است. درون این نواحی، عناصر ماده، انرژی، مکان و زمان را تعبیه کرد. اما سوگماد از آنچه آفریده بود خشنود نبود و بار دیگر در رؤیا شد. این بار سلسله مراتب معنوی کائنات را شکل بخشید. این سلسله از سوگماد آغاز می‌شد و در پی آن اک و ماهانتا آمدند. سپس نوبت به استاد حق در قید حیات، پیران نظام ویراگی، پروردگاران یکایک عوالم بالا، محافظین شریعت کی سوگماد رسید. آنگاه عوالم زیرین برای تجربه وجودهایی به نام آتما یا روح شکل گرفت. در رأس این عوالم که عوالم سه گانه نام گرفتند، کل نیرانجان، آفریدگار عوالم منفی را برگماشت. سوگماد از آنچه در عوالم زیرینش انجام یافته بود، خشنود نشد و به رؤیای دیگری رفت. حاصل این رؤیا، انتساب پروردگاران عوالم زیرین بود. سپس اربابان کارما، دواها (فرشتگان)، ارواح سیاره‌ای، جانوران، نیروهای عنصری و همه مخلوقات مادون وی شکل گرفتند، ماهیان، آب، حیوانات، گیاهان و صخره‌ها.

سوگماد در خواب دید که همه این تجلیاتش نیاز به حیات داشت. پس اک به درون کیهان‌ها و عوالم آنها دمیده شد تا فعالیت بیافریند. با این عمل سوگماد برترین آفرینش خود را که آتما باشد، به همه عوالم نثار کرد. آتما یا روح باید کمال می‌یافت. پس آن را به جهان‌های زیرین فرستاد تا پس از نیل به کمال، به خانه‌اش نزد وی باز گردد. سوگماد بر هر طبقه‌ای پروردگاری گماشت تا در جایگاه مجرای به منظور جاری شدن انرژی‌های قدرتمند خدمت کند که از اقیانوس عشق و رحمت نازل می‌شد.

در ابتدا هنگامیکه خدای متعال تصمیم بر این گرفت که عالم را به هستی درآورد، قدم اول آفریدن نخستین تمرکز فعالیت بود. می‌توان گفت به این ترتیب، نخستین قدم به سوی جهان‌های زیرین برداشته شد. این محور فعالیت، فرمانروای طبقه آنامی و نامش آنامی پوروشا

تعیین شد. این تجلی، پروردگار نخستین عالم است، آفرینش تمامی سازمان‌های حیات اکنون از مجرای همین نخستین تجلی منفرد امکان‌پذیر شد.

انرژی متعال و آفریننده اک بواسطه آنامی پوروشا، وجود مهیبی به نام آگام پوروشا را در طبقه آگام لوک به عرصه کشید. در تبع او حوکیکاک لوک و فرمانروایش حوکیکات پوروشا ظهور یافت. باز هم از مجرای این وجود عظیم، سوگماد، آلیا لوک و فرمانروایش آلیا پوروشا را شکل داد. بعد نوبت به الخ پوروشا رسید که فرمانروای طبقه الخ لوک شد. تجلی منفرد بعدی سوگماد، از مجرای الخ پوروشا جاری و در قالب «سات پوروشا» یا «ست‌نام» پدید آمد و به خود فردیت گرفت.

ست نام - پروردگار نواحی آتمالوک - مأموریت یافت تمامی فعالیت‌های آفرینش مادون آن بخش از عوالم که طبقات تحتانی نام داشتند به مرحله اجرا بگذارد. این طبقات شامل طبقه اتری (ساگونا براهم)، ذهنی (پارابراهم)، علی (برهمندا)، اثیری (توریاپاد) و فیزیکی (آندایاپیندا) می‌شوند.

او یکایک نواحی را آفرید و همزمان با خلق هر عالمی، حکمران هر طبقه‌ای را نیز آفرید و مسئولیت طبقه مربوطه خود را به‌عهده او قرار داد.

نخست «ساگونالوک»، بخش بالایی عالم ذهنی شکل گرفت. در حاکمیت این طبقه، «ساگونابراهم» جای گرفت و این طبقه قلمرو قدرت او بر تمامی وجودها و عناصر زنده‌ای است که در این عوالم به‌سر می‌برند.

دوم نوبت به «ماهاکل لوک» رسید که همان عالم ذهن است. جایگاه فرمانروایی این عالم را به «پارابراهم» سپرد که وظیفه‌اش متقاعد کردن جویندگان خداست به اینکه طبقه ذهنی رأس کائنات و جایگاه آرامش ابدی است.

سوم، «برهمندالوک» صورت یافت که جهان طبقه علی است. در اینجا سوگماد و تمامی کار ما و خاطراتی را جای داد که روح‌های تناسخ یافته در طبقه فیزیکی پشت سر گذاشته‌اند. فرمانروایی این طبقه را به «براهم» تفویض کرد.

چهارم نوبت تأسیس «توریاپادلوک»، عالم اثیری است. در صدر این ناحیه نیرانجان به‌عنوان سلطان تمامی عناصر و موجودات هوشمند گماشته شد. اینجا عالمی است که در آن، روح، درس‌های تکامل را می‌آموزد تا بتواند به وضعیت بهشتی بازگشت کند. نیرانجان در این

طبقه کل نیرانجان حقیقی نیست بلکه زاده اوست!! اینک نظام ویراگی که سپاه پنهان اک را می‌سازد، توانست سازمان خدمت خود را روی یکایک طبقات بی‌شمار کیهان بنا سازد. در صدر نظام، ماهانتا کالبد زنده سوگماد قرار دارد. تمامی عصاره معنوی خدا، کالبد جسمانی او را برای تجلی و خدمت در عالم ماده برمی‌گزیند (توئیچل، شریعت کی سوگماد، همان).

طبقات و محافظین کتاب مقدس اک

سوگماد بیروان پرشکوه ویراگی را به حفاظت از "شریعت کی سوگماد"، کتاب مقدس نظام اک می‌گمارد. در هر طبقه، یکی از پیران مسئولیت آموزش حکمت زرین این کتاب را نیز به-عهده می‌گیرد. سوگماد با تدبیر خود در هر طبقه، یک بخش از این کتاب را جای داده است. برخی طبقات و محافظین مزبور عبارتند از:

۱. اقیانوس عشق و رحمت - سوگماد.
۲. آنامی لوک - پادما سامبا محافظ این بخش از شریعت کی سوگماد است که در معبد حکمت زرینی به نام قصر ساتاویسیک حفظ می‌شود.
۳. آگام لوک - نام پیر نگهبان این بخش از شریعت، «ماه‌ایا گورو» و نام معبد حکمت زرین این طبقه، «کازی داتوتز» می‌باشد.
۴. حوکیکات لوک - پیر نگهبان در این طبقه «آسنگا کایا» نام دارد و محافظ این بخش از کتاب مقدس در معبد حکمت زرین «جارتز چونگ» می‌باشد.
۵. آلیا لوک - «توسنگ سیکسا» پیر عظیم‌الشانی است که محافظت از کتاب مقدس این طبقه را در معبد حکمت زرین «آناکامودی» به‌عهده دارد.
۶. الخ لوک - پیر محافظ در اینجا سوکاگامپو، نگهبان کتاب مقدس شریعت در معبد حکمت زرین «تاماناتاکوپ» می‌باشد.
۷. آتما لوک - پیر نگهبان کتاب مقدس شریعت در معبد حکمت زرین «پارام آکشار»، «جاگات گیری» نام دارد. این مکان منزلگاه دانش زوال‌ناپذیر بالاترین معبد حکمت زرینی است که روحی که به کالبد فیزیکی وابسته است می‌تواند در آن به مطالعه شریعت بپردازد.

۸. پایین‌تر از طبقه روح، به طبقه اتری یا «ساگونالوک» برمی‌خوریم، محافظ شریعت در این طبقه لائی‌تسی است که معلم کلاس شریعت در معبد حکمت زرین دایاکا واقع در شهر «آرهی ریت» می‌باشد.

۹. پارابراهم لوک یا طبقه ذهنی، صاحب معبد حکمت زرینی به نام «نامایاتان» در شهر مرکیلاش است که استاد و نگهبان شریعت این معبد، «کوجی چاندا» می‌باشد.

۱۰. برهمندالوک یا طبقه علی - پیرمحافظ این بخش از شریعت، «شمس تبریز»!!! استاد معبد حکمت زرین «ساکاپوری» واقع در شهر هونو در این طبقه است.

۱۱. آندالوک یا طبقه اثیری - گوپال داس نام استادی است که نگهبان و مدرس کتاب شریعت را در «آسلکه یوسیس»، معبد حکمت زرین این طبقه، به‌عهده دارد. این معبد در شهر «سahasرادال کانوآل»، پایتخت این طبقه واقع است.

۱۲. پیندالوک یا طبقه فیزیکی - «رامی‌نوری» نام پیر محافظ شریعت در معبد حکمت زرینی به نام «خانه موکشنا» واقع در شهر رتز، پایتخت سیاره زهره است.

۱۳. پیریت وی لوک یا جهان خاکی، «استاد پائویل ساکابی» محافظت از شریعت را در معبد «گاره هیرا» واقع در شهر معنوی «آگام دس» به‌عهده دارد. این شهر اقامتگاه «اشوآر خانوآل» است و در نقاط بسیار دوردست و مرتفع کوههای هیمالیا قرار دارد.

۱۴. «سوراتی لوک» یا عالم کوهستان، پیر و نگهبان کتاب مقدس در «دیرکاتسوپاری»، استاد «فویبی کوانتز» می‌باشد.

۱۵. آسوراتی لوک یا عالم صحرا - «دیرفاقینی» واقع در صحرای گوبی نام معبد حکمت زرین این عالم و «بانجانی» نام استاد این معبد است. (همان) چالاها (نوآموزان) غالباً مطالعه آثار مقدس را در رؤیا از این معبد آغاز می‌کنند. ذکر اسماء مقدسی نیز به هر کدام از این طبقات اختصاص دارد که به دیدن نور و شنیدن صوت خداوند منتهی می‌شود.

پال توئیچل می‌گوید:

«نوشته محمد ﷺ، قرآن، هفت بهشت را به همان گونه که او شاهد بود، تشریح می‌کند. این بدان معنا است که او از تمام طبقات اطلاع داشته؛ اما به هر حال طبقاتی که او سیاحت کرده با طبقاتی که دیگران در تجربیات متشابهشان تشریح می‌کنند، متفاوت است. او از بهشت ششم و رشته عظیمی صحبت می‌کند که بر بهشت و تمام زمین سکنا دارد. بیشتر این‌طور به

نظر می‌آید که سایر جهان‌های بهشتی که او ماورای آنجا تجربه کرده قابل انطباق است؛ زیرا او راجع به نواحی نور ذخیره‌کننده و تاریکی توضیح می‌دهد. سفر در اقلیمی که از ابر پوشیده و محمد ﷺ صورت خدا را آنجا مشاهده می‌کند!» (توییچل، ۱۳۷۸، ۲۳۱).

اساتید اکنکار در طول تاریخ

از آنجا که موسس اکنکار این دانش را یک سیستم باستانی می‌داند، برای بیان این قدمت شگردی در پیش می‌گیرد و طی آن نام بسیاری از دانشمندان، عرفا، شاعران، ادیبان و فیلسوفان را به عنوان اعضای مکتب اکنکار معرفی کرده و همه آنان را استادان و معلمان طریق اک قلمداد می‌کند!

پال توئیچل می‌گوید:

«استادان یونانی چون: اپولونیوس، دیرینسوس، فیثاغورث، سقراط، ارسطو و افلاطون توسط اساتید باستانی هنر اک را فرا گرفته بودند! در این دیدگاه عملاً هر انسانی که به تمدن بشری خدمتی کرده، یک چلا یا شاگرد تعالیم اکنکار بوده است. این امر در زمینه‌های مختلف علوم مانند ادبیات، هنر، فلسفه، اقتصاد، مذهب، طب و روانشناسی مصداق دارد. (توییچل، ۱۳۸۰(الف): ۱۰) حافظ، عمرخیام، (همان: ۱۷۹) فردوسی، (همان: ۹۱) شمس تبریزی، (همان: ۲۲۰) مولانا (همان: ۱۲۲) و حتی زرتشت (metamorphosis.persianblog.com) نیز به زعم پال توئیچل در لیست بلند استادان اک قرار دارند.

اساتید و رهبران معنوی اکنکار در آسمان‌ها، از طرف حضرت حق - سوگماد - (fa.wikipedia.org) و ۹۷۰ استاد قبلی که در عالم برزخ هستند، انتخاب می‌شوند؛ نماینده خدا به همراه ۹۷۰ استاد اک و نه فرشته فرود می‌آیند و عصای قدرت اک را به رهبر جدید تفویض می‌کنند (کیانی، همان: ۶۸).

معرفی برخی اساتید اک

ماهانتا (Mahanta): چنانچه ذکر شد رهبری معنوی حال حاضر این دانش را سری هارولد کلمپ به‌عهده دارد. ایشان محافظ معبد فیزیکی چنهسن و نهصدوهفتادوسومین رهبر اکنکار است که به آگاهی ماهانتا نائل شده است.

ماهانتا وضعیتی از آگاهی است که به آگاهی کیهانی معروف است؛ بدین معنی که این استاد در وضعیت آگاهی خود از لحاظ درونی می‌تواند تمامی دانش‌پژوهان خود را بدون ملاقات مورد تعلیم قرار دهد و به تمامی زندگی آنان آگاه است (الماسی، همان: ۱۳). ماهانتا بالاترین مقام معنوی در جهان‌های مخلوق است (توئیچل، ۱۳۷۶: ۳۷۸) که از جانب سوگماد مأمور پرورش شاگردان می‌باشد. ماهانتا از نظر معنوی بسیار پیشرفته‌تر از تمام پیامبران اصولگرا است؛ چون تمام این پیامبران و مبلغان از جانب خدای طبقه دوازدهم یعنی سوگماد برانگیخته شده است و مربوط به قطب مثبت است و چون سوگماد از کل نیرانجان بسیار بالاتر و بالاتر است، به همین دلیل ماهانتا - و هم اکنون هارولد کلمپ در آمریکا - بر تمام پیامبران این دنیا برتری دارد! (کیانی، همان: ۷۵).

پال توئیچل که خود را ماهانتا (استاد حق در قید حیات) می‌دانسته، در بیان مقام والای ماهانتا می‌گوید:

۳۲۱

گذری بر آیین آکنکار

«در رأس اک، ماهانتا قرار دارد که به معنی رهبر معنوی یا خدامرد است. او قانونی است بر خود و هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد. هیچ‌کس نمی‌تواند مانع اراده او شود. تمام چیزها تحت امر و حکم اوست. او بنده هیچ‌کس نیست. او تمام جهان‌های الهی است. او همه جا هست و... (توئیچل، ۱۳۷۸: ۱۲۳ - ۱۲۲).

پال توئیچل و هارولد کلمپ معتقدند تمام پیروان اگر بخواهند به خدا برسند، باید سر تعظیم فرود آورند و در مقابل ماهانتا مانند کودکان خردسال!! تمنا کنند تا بتوانند هم به حکمت و هم به قدرت برسند! (توئیچل، ۱۳۷۷: ۱۰۱).

لائی‌تسی (Lai Tsi): او یک استاد چینی است که محافظ کتاب شریعت - کی - سوگماد در ساگونالوک واقع در طبقه اتری در معبد خرد زرین واقع در شهر آرهیریت است.

فوبی کوآنتز (Fubbi Quantez): او ماهانتا، استاد اک در قید حیات در زمان بودا بود. او استاد اک قرن دهم در ایران و معلم فردوسی بزرگترین شاعر پارسی‌گو و همچنین راهنمان معنوی کریستف کلمپ بود و او را در سفرش به آمریکا حمایت کرد تا منابع غذایی به اتمام رسیده اروپائیان را دوباره تأمین کند (eck-iran.org).

ربازار تارز (Rebazar Taraz): او معلم معنوی بسیاری از استادان اک از جمله پال توئیچل بوده که در سال ۱۹۶۵ عصای قدرت اک را به دست او داد (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۴).

شمس تبریزی (Shamus – I – Tabriz): او پیر و نگهبان کتاب شریعت – کی – سوگماد در معبد ساکاپوری در منطقه علی و استاد مولوی شاعر ایرانی قرن سیزدهم و از پیروان و اساتید اک می‌باشد (توئیچل، ۱۳۸۱: ۱۹۵).

عمرخیام (Omar Khayyam): او از شعرای قرن دوازدهم ایران و استاد اک مسئول شفاهدی در جهان اثیری است!
حافظ (Hafiz): او نیز شاعر معروف ایرانی در قرن چهاردهم، پیرو و استاد اکنکار بوده است (توئیچل، ۱۳۸۰ (ج): ۱۰۳).

رؤیاهای منشأ حقیقت درون

در دیدگاه اکنکار، رؤیاهای دروازه‌هایی به سوی عوالم معنوی هستند. آنها می‌توانند حاوی پیامهای آسمانی و الهامات پیشگویانه. رؤیاهای می‌توانند به راحتی به سفر روح تبدیل شوند. گستره رؤیا بسیار وسیع است. در بین رؤیاهای می‌توان رؤیاهای تله‌پاتیک، رؤیاهای شفابخش، رؤیاهای روشن ضمیری، تجربه عشق الهی، دریافت رهنمود و برخورداری از حمایت را یافت ... هیچ رمز مشخصی بین رؤیاهای و سفر روح وجود ندارد (eck-iran.com).
هارولد کلمپ در این باره می‌گوید:

«رؤیاهای تمام سطوح زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها فرصتی فراهم می‌آورند تا نگاهی اجمالی به آینده بیاندازیم، یا برای شفا پیشنهاداتی می‌دهند. مهمتر از همه اینکه می‌توانند ما را مستقیم‌تر به سوی خدا هدایت کنند.» (همان)

اکنکار رؤیاهای را در دسته‌بندیهای زیر قرار می‌دهد:

۱. جبرانی ۲. واکنشی ۳. پیشگویی ۴. جسمانی ۵. تله پاتیک (ارتباط ذهنی) ۶. سفر روح ۷. آگاهی ژرف یا آگاهی فلکی (شعور کیهانی) بر روی هر یک از طبقات درون. (توئیچل، ۱۳۷۹ (الف): ۴۱ و ۵۵) در زمان رؤیا، رؤیابین فرصتی می‌یابد تا به تقاضای خود و به همراهی استاد به تناسخات گذشته‌اش نظر افکند، کارماتی را که بر دوش می‌کشد تشخیص داده و خطاهایی را که در زندگیهای پیشین مرتکب شده است ببیند» (همان، ۵۵).

جالب اینکه پال توئیچل در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«محمد ﷺ رؤیاهایی داشت که در آن قرآن و محتوایش را بر وی آشکار نمودند» (همان، ۶۴).

سفر روح

از میان تمام صفات کتب مقدس، یک نخ طلائی پنهان کشیده شده که همان هنر سفر روح است. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۵) سفر روح به معنای خروج روح از کالبد و سیر در جهان‌های درون است. این سفر به درخواست خود فرد و در جهت رشد آگاهی رخ می‌دهد. سفر روح تنها با انجام تمرینات معنوی و داشتن عشقی خالص به پروردگار میسر می‌گردد. به‌رحال این یک واقعیت است که برای نزدیک شدن به خدا به‌جای نیایش‌های شبانه‌روز، نیازمند آموزش سفر روح هستیم!! (www.Ekankar.Mihanblog.com).

هدف از پرواز روح پیوند روح انسان با روح الهی است و رسیدن به این مقصد از طریق خروج از بدن و سیر در جهان‌های دیگر انجام می‌شود. او معتقد است روح در مسیری نزولی جهان‌ها را گذرانده تا به جهان مادی رسیده و طی عبور، کالدهای گوناگونی را پذیرفته است. طی این سقوط آگاهی گسترده روح کاهش یافته است و اکنون روح برای بازگشت به وضعیت اصلیش باید آگاهی فراموش شده‌اش را به یاد آورد و این کار از طریق سفر به جهان‌های بالاتر میسر می‌گردد.

اکنکار پرواز روح را تنهاترین راه نمی‌داند اما نزدیکترین آن می‌داند. روش‌های آن وابسته به تزکیه نفس شاگرد، تلاش در انجام تمرینات معنوی و اطاعت بی‌قیدوشرط از استاد در قید حیات می‌باشد (www.metafizikp3c.blogfa).

«در خلال سفر روح چلا (دانش‌آموز) در معیت ماهانتا به سیر و سیاحت در جهان‌های سوگماد می‌پردازد و آنچه برای رسیدن به آگاهی نیاز دارد می‌آموزد. او در تماس با نور و صوت الهی تطهیر می‌شود. روح با رسیدن به هر طبقه، دانش کمی مربوط به آن طبقه را دریافت می‌کند و بعد از وصل به طبقه پنجم با حقیقت وجودی خویش روبرو می‌شود و به درجه خودشناسی می‌رسد. از اینجا راه به سوی خداشناسی آغاز می‌شود و پس از پیمودن مسیر لازم روح به کمال رسیده و نهایتاً به خداشناسی نائل می‌آید آنگاه روح می‌تواند به مقام یک همکار به سوگماد خدمت کند و به میل خود وظیفه‌ای را در یکی از طبقات

آفرینش به عهده بگیرد. اکنون او به کسب مدارج معنوی نائل آمده است»
(www.lightsound.persianblog.com).

سفر روح با استفاده از روش‌های مختلفی انجام می‌شود مانند: رقص چرخان دراویش، خلسه بی‌واسطه، روش خواب و رؤیا، انعکاس بی‌واسطه و مستقیم و تکنیک‌های عبادی و تفکری! اما دو روش عمده در این طریق از این قرار است:

۱. روش تخیلی یا تصویری: در این روش کافی است خود را در مکانی معین و زمانی مشخص تصور کنیم، کالبد معنوی به آن موضع منعکس می‌شود. هر کجا فکرمان را قرار دهیم، کالبد چاره‌ای جز تبعیت نخواهد داشت (همان، ۵۵).

۲. روش صوتی: این روش از طریق ذکر یا ماترا صورت می‌گیرد. (همان، ۸۳) با به کار بردن این روش‌ها راز اعصار را در می‌یابیم و آن اینکه ما خود حقیقت هستیم، حقیقت زنده و تجسم خود خدا! (همان، ۹۱).

به عقیده پال توئیچل «سفر محمد ﷺ به جهان‌های بهشتی با اسب سفیدش چیزی بیشتر از یک تجربه سفر روح نیست»! (همان، ۱۰۱).

در دانش اکنکار، تمرین‌های مختلفی نیز با توجه به توان متفاوت افراد در نظر گرفته شده تا با انجام این تمرینات سطح آگاهی افراد و میزان هماهنگی‌شان با جریان اک ارتقاء یابد و سفر روح آسان‌تر انجام پذیرد.

اکنکار به تعلیم بیش از یکصد تمرین مختلف پرداخته است که شامل تمرینات مداوم، تمرینات هفتگی و تمرینات روزانه است. (رک: کلمپ، ۱۳۸۰) تغییر توجه و هماهنگی ذهن با درون نمونه‌هایی از این تمرینات هستند.

تناسخ، زندگی‌های متوالی

یکی از عقاید اساسی اکنکار، اعتقاد به تناسخ (Reincarnation) - از جمله مبانی اعتقادی بودیزم - است. تناسخ ریشه در آیین هندو دارد. هندوان معتقدند که آدمی در گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پررنج گرفتار است و تنها راه رهایی از گردونه تناسخ، پیوستن به نیروانا (Nirvana) می‌باشد. نیروانا به معنی خاموشی و آرامش است. بر اساس قانون کارما (Karma)، انسان پس از مرگ در همین دنیا وارد زندگی دیگری می‌شود (توفیقی،

۱۳۸۰: ۴۰). اگر اعمالش در زندگی قبل پسندیده و نیک بوده باشد، در زندگی جدید خود، خوش و مرفه خواهد بود و اگر دارای اعمال زشت و ناپسند بوده، زندگی جدیدی مملو از سختی و بلا خواهد داشت. حتی ممکن است در زندگی جدید به صورت یک انسان ظاهر نشود؛ یعنی روحش در جسم یک انسان حلول نکرده باشد بلکه در جسم یک حیوان برود و یک دوره زندگی حیوانی را بگذراند (کیانی، همان: ۸۳). به نظر اکنکار ۹۹۹ چرخه تجسم و حلول تناسخ در کره زمین وجود دارد که مجموعه آنها چرخه بزرگ تکامل به سوی مطلق کمال را تشکیل می‌دهند (تویچل، ۱۳۸۰(ج): ۱۳۹). انسان نباید همواره در این چرخه‌ها باقی بماند. اگر فرد به درجه معنوی روح رسیده باشد از قید و بندهای این دنیا خلاصی می‌یابد و از آن پس در جهان‌های معنوی بالا سیر می‌کند.

آنان برای اثبات معقول بودن تناسخ می‌گویند:

۳۲۵ چنانچه برای هرکسی تنها یک عمر قائل باشیم، این سخن غیرمنطقی خواهد بود. در یک زندگی منفرد چنین به نظر می‌رسد که ما بدون دلیل رنج می‌بریم یا از لذایذ زندگی متنعم می‌شویم. قانون مسئولیت‌پذیری معنوی هنگامی بیشتر معنا می‌یابد که ما قانون کارما و تناسخ را بپذیریم. تناسخ به ما می‌آموزد که تا زمانی که درس‌های معنوی خود را فرا نگرفته‌ایم، بارها و بارها متولد می‌شویم (تاداگرامر و داگلاس منسون: ۱۳۸۰، ۳۹).

معتقدین به تناسخ مبحث معاد و قیامت را انکار می‌کنند و معتقدند که هر شخص در هر دوره ماحصل زندگی قبلیش را می‌بیند. اما یکی از عوامل اساسی در جهت ترویج عقیده تناسخ در هندوستان، بسط این عقیده از جانب استعمارگران و حاکمان ظالم آن کشور بود که برای توجیه زندگی فقیرانه مردم هند و چپاول‌گری‌های خودشان به مردم القا می‌کردند:

در این زندگی، ما در لباس حاکمان و سیاست‌مداران ظاهر شدیم و در ناز و نعمت زندگی می‌کنیم و شما در فقر و بی‌بولی به سر برده و به زندگی ادامه می‌دهید. هرگز ناراحت نباشید زیرا در دوره بعدی (تناسخ بعدی) عدالت برقرار می‌شود و جای ما با شما تغییر کرده و شما دارای یک زندگی ثروتمندانه و ما دچار فقر و تنگدستی می‌شویم! (کیانی، همان: ۸۵).

از دیدگاه اکنکار تناسخ روندی است که روح برای رسیدن به آگاهی بالاتر و یکی شدن با روح الاهی انتخاب کرده و به‌طور طبیعی روزی هم پایان خواهد یافت. اما این روند بسیار طولانی و مستلزم ۸۴۰۰۰۰۰۰ زندگی در تمامی طبقات است. این چرخه را می‌توان با انجام

منظم و با عشق تمرینات معنوی کوتاه‌تر کرد و برای پیروان اک می‌تواند این آخرین تناسخ باشد!! (تویچل، ۱۳۸۰ (ب): ۵۵).

نقد و بررسی

در دوره ما، معنویت‌گرایی افراطی در تقابل با ماده‌گرایی افراطی در سراسر جهان رواج یافته است و با الفاظی چون یوگا، ذن، عرفان سرخ‌پوستی، زردپوستی، هندی و چینی و با مایه‌هایی از اشعار مولوی، حافظ و عطار به جامعه ما سرایت کرده است و پاسخی است به بحران معنویت و هویت، و نوعی قدعلم کردن در برابر دین ناب و عرفان ناب است و این صفتی شیطانی است که سکه تقلبی را به جای اصل به جوامع بشری عرضه می‌کند تا عرفان دروغین را که درحقیقت ضد عرفان و معنویت حقیقی است، به جای اسلام و شریعت محمدی و عرفان برخاسته از آن بنشانند. اما آیا از طریق عرفان‌های غیر دینی و غیر اسلامی مانند عرفان‌های هندی و... می‌توان به خدا رسید؟

در پاسخ به این سؤال باید دید درجه صورت یک مکتب عرفانی انسان را به خدا می‌رساند و به تعبیر دیگر یک مکتب یا گرایش عرفانی باید از چه ویژگی‌هایی برخوردار باشد تا رساننده انسان به سوی خدا و موجب تقرب آدمی به حضرت احدیت شود!

به نظر می‌رسد سه نکته اساسی تأثیرگذار وجود دارد و بر اساس آنها می‌توان میزان هدایت انسان به سوی خدا را در آن مکاتب مورد سنجش قرار داد. این سه عبارتند از: جهت‌گیری اساسی، معارف و مبانی نظری، روش و برنامه عملی. اکنون به توضیحی کوتاه در رابطه با هر یک از موارد یاد شده می‌پردازیم:

۱. جهت‌گیری اساسی:

منظور از جهت‌گیری اساسی آن است که آیا مکتب عرفانی مورد نظر اساساً جهت حرکت و کانون توجه خود را «خدا» قرار داده یا نه؟ آیا درصدد آن است که انسان را به مقام قرب الی‌الله برساند؛ یا آنکه به طور اساسی هدف آن رسیدن به خدا نیست. بدیهی است اگر مکتبی عرفانی، هدف نهایی خود را رسیدن به خدا قرار نداده و جهت حرکت را به آن سو نشانده نگردد، نمی‌توان از آن انتظار داشت که آدمی را به خدا برساند. اگر از این زاویه بنگریم غالب عرفان‌های غیردینی و حتی برخی از عرفان‌های دینی جهت‌دهنده به سوی خدا و رساننده

انسان به این مقصد عالی نیستند. مثلاً در اندیشه غالب بودایی، اساساً مسئله خدا و باورداشت او مطرح نیست. متعالی‌ترین هدف در عرفان بودایی رسیدن به نیروانا (Nirvana) است. نیروانه را خاموشی، خلأ، مرگ پیش از مرگ خوانده‌اند. نقطه عالی تکامل در این آیین رهاهیدن از سمساره (Samsare) یا گردونه حیات و تناسخ و به عبارت دیگر نیامدن به این جهان گذران و رنج‌آلود است؛ نه به معنای تقرب به خدای جهان و جان آفرین (نصری، ۱۳۸۲: ۹۵ - ۸۶).

۲. معارف و مبانی نظری:

عمده‌ترین مبانی نظری یک مکتب و مشرب عرفانی عبارت است از: مبانی خداشناختی، جهان‌شناختی و انسان‌شناختی. هر اندازه یک آیین در عرصه‌های یاد شده از معارف جامع‌تر، ژرف‌تر، صحیح‌تر و استوارتری برخوردار باشد و معارف بیشتر و بهتری از توحید و اوصاف جمال و جلال و اسمای حسنای الهی ارائه کند، یا شناخت بیشتر و کامل‌تری از عوالم هستی، مراتب آنها و چگونگی ربط و پیوندشان با خالق کل را عرضه نموده و معرفت بهتری نسبت به انسان و این که: از کجا آمده، اکنون کجاست، به کجا می‌رود، چه استعدادها و مسئولیت‌هایی دارد، به چه مراتب کمالی می‌تواند دست یازد و چگونه می‌تواند با خدای خویش ارتباط برقرار کند، در اختیار بشر قرار دهد، از توانایی بیشتری در رساندن انسان به خدا برخوردار است.

به نظر می‌رسد بسیاری از مکاتب عرفانی در این عرصه سخت لغزان و لغزنده‌اند. به‌عنوان مثال در آیین بودا سخن از خدا نیست و از اساسی‌ترین مایه‌های معرفتی که همان خداشناسی یک مکتب عرفانی است، تهی می‌باشد؛ بدین‌رو هرگز نمی‌توان راهبری انسان به سوی خدا را از این مکتب انتظار داشت از طرف دیگر بنیاد جهان‌شناختی و جهان‌بینی آن را نگرش منفی و رنج‌آلود به جهان تشکیل می‌دهد و در انسان‌شناسی نیز گرفتار آموزه‌های باطلی چون تناسخ می‌باشد! (دیوانی، ۱۳۷۶: ۱۷۲ - ۱۵۵) از همین‌رو غایت مطلوب این مکتب چیزی جز رستن از گردونه تناسخ نیست. این کجا و به خدا رسیدن کجا؟!

آیین مسیحیت نیز بر اثر تحریفاتی که در آن رخ نمود، به‌رغم بنیاد توحیدی نخستین، گرفتار نوعی شرک و تناقض در بنیادی‌ترین ارکان اعتقادی خود یعنی خداشناسی شد. تثلیث‌باوری و

اعتقاد به یک خدا در عین سه تا بودن به جدّ این آیین را دست‌خوش تزلزل و خردگریزی ساخته است. پروفیسور محمد لگنهاوزن می‌گوید:

«وقتی از کشیش‌ها می‌پرسیدم که من نمی‌فهمم چه‌طور خدا یکی است و سه شخص است؟ در اکثر موارد جواب می‌دادند که ما نمی‌توانیم به درک این آموزه برسیم. تنها خدا می‌داند که حقیقت این امر چیست. این رمزی است که فقط خدا آن را می‌داند و عقل در اینجا به بن‌بست می‌رسد. از جمله چیزهایی که برای بنده خیلی جالب بود، این بود که در اسلام نگفته‌اند اصول دین را چشم و گوش بسته بپذیر؛ بلکه دعوت کرده‌اند که پیرس. مخصوصاً این خصلت در میان شیعیان خیلی بیشتر است» (لگنهاوزن، ماهنامه پرسمان، ۱۳۸۰: ۶).

مارگریت مارکوس یهودی‌زاده آمریکایی نیز که پس از تحقیقات فراوان درباره اسلام به این آیین مقدس گرایید و مقالات بسیاری در دفاع از اسلام به یادگار گذاشت، می‌نویسد:

«پس از آنکه عقاید همه کیش‌های بزرگ را مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که به‌طور کلی مذهب‌های بزرگ یکی بودند ولی به مرور زمان فاسد شده‌اند. بت‌پرستی، فکر تناسخ و اصول طبقه‌بندی در کیش هندویی سرایت کرد. صلح‌جویی مطلق و انزوا از مشخصات کیش بودایی شد، پرستش آباء و اجداد جزء عقاید کنفوسیوسی، عقیده اصالت گناه و تثلیث و در نتیجه آن مفهوم خدایی مسیح و شفاعت به استناد مرگ ادعایی عیسی بر روی دار در مسیحیت، انحصارطلبی ملت برگزیده یهود و... نتیجه این انحرافات است. هیچ‌یک از این اندیشه‌هایی که مرا متزجر ساخته بود، در اسلام پیدا نمی‌شد؛ بلکه به صورت روزافزونی احساس می‌کردم که تنها اسلام آن مذهب اصیلی است که طهارت خودش را حفظ کرده است. سایر مذاهب فقط و فقط بعضی اجزای آن، مقرون با حقیقت است ولی فقط اسلام است که تمام حقیقت را حفظ کرده است» (مارکوس، ۱۳۴۸: ۹).

۳. برنامه و روش عملی:

بسیاری از مذاهب عرفانی و صوفیانه از جهت برنامه و سلوک عملی دچار افراط و تفریط‌ها و اشکالات قابل توجهی هستند. برخی از این اشکالات عبارت است از:

۱. درون‌گرایی افراطی و مغفول نهادن حوزه‌های ارتباط خارجی انسان موجب شده است که برخی از مکاتب عرفانی مسئولیت‌های اجتماعی انسان را به باد فراموشی سپرده و تهی از

نگرش مثبت به مناسبات انسانی و اجتماعی و قدرت، سیاست، آزادی، عدالت، رهبری و... شوند و نتوانند بین این امور و حیات معقول و حرکت انسان به سوی غایات متعالی رابطه برقرار سازند. اما در دین مبین اسلام عرفان منهای مسئولیت، مساوی با عرفان منهای دین و خداست. علامه جعفری در این باره می‌نویسد:

«ادعای عرفان با بی‌اعتنایی به انسانها، مساوی عرفان با بی‌اعتنایی به خداوند ذوالجلال است. زیرا عرفان و عشق به خدا با بی‌اعتنایی به نهال‌های باغ او و بی‌توجهی به تجلی‌گاه او - که همین انسانها هستند - مساوی با اعراض از خود خداست» (جعفری، ۱۳۷۸: ۸۴).

۲. ریاضت‌های دشوار، سخت‌گیری و سرکوب نفس نیز یکی از اشکالات عرفان‌های مبتنی بر فلسفه‌های هندی و مانوی است (مطهری، ۱۳۸۳: ۱۳۶ - ۱۳۳). این اشکال تاحدودی به آیین مسیحیت نیز سرایت کرده، تا آنجا که برخورداری از کامیابی و التذاذ جنسی - که یکی از نیازهای اصیل آدمی است - مغایر با حیات معنوی و روحانی انگاشته شده و به تعبیر شانون (Trevor Shannon) کشیش رسمی کلیسای انگلیس، در مسیحیت بر مجرد به مثابه آرمانی والا تأکید می‌شود (منسکی، ۱۳۷۸: ۳۴۴). - این گونه سخت‌گیری‌ها، سرکشی و طغیان نفس را در پی خواهد آورد. در برابر این روش، شیوه غرب جدید است که بیش از حد بر آزادی و کامروایی نفس تأکید می‌ورزد؛ اما در نظام تربیتی و سلوک اسلامی هر دو شیوه مردود انگاشته شد، و روشی متعادل در برابر آن دو ارائه و توصیه شده است (مطهری، ۱۳۸۳: ۱۳۰ - ۱۲۲).

۳. شریعت‌گریزی؛ برخی از مذاهب و مکاتب عرفانی عملاً راه خود را از مسیر اصلی دین و شریعت الهی جدا ساخته و بر آن پشت پا زده‌اند؛ در حالیکه روح عرفان قرار دادن همه ابعاد و ارکان وجودی خویش در صراط مستقیم الهی و عبودیت مطلق و خالص پروردگار همراه با عشق و معرفت است و این مسئله تبعیت کامل و مستمر از شریعت الهی را طلب می‌کند. برخی از محققان برآنند که علت این امر شکل‌گیری مذاهب عرفانی در ادیان پس از رحلت پیامبران و در غیاب آنان بوده و عرفان اسلامی این امتیاز را دارد که در زمان پیامبر ﷺ و در حضور ایشان شکل گرفته و چهره‌های بارزی از آن در همان زمان درخشش یافتند (فیض تبریزی، ۱۳۸۰، شایگان، ۱۳۶۷: ۱۶۷ - ۱۲۰) ولی در فرقه‌هایی چون اکنکار که افرادی چون پال توئیچل و هارولد کلمپ مبلغ آن هستند، احکام عبادی اهمیت خود را از دست داده و چندان واقعی به آنها نهاده نمی‌شود.

در مقابل، دین مبین اسلام، ایمان بدون عمل را مساوی با نفی ایمان می‌انگارد، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الایمان معرفة بالقلب، و قول باللسان، و عمل بالارکان» (مجلسی، ج ۶۱، ۱۴۰۴: ۷۲ و محمدی‌ری شهری، ج ۱، ۱۳۸۱: ۳۶۰). ایمان عبارتست از: «شناخت در دل، گفتن به زبان و عمل به وسیله اعضاء و ارکان.» و در جای دیگری فرمود:

«الایمان والعمل اخوان شریکان فی قرن، لایقبل ... احدهما الا بصاحبه» (میزان‌الحکمه، ج ۱، ۳۶۴): «ایمان و عمل دو برادر همبسته به یک رشته‌اند؛ خداوند هیچ‌یک را بدون دیگری نمی‌پذیرد.»

ابن عربی می‌گوید:

«مانال من جعل الشریعه جانباً شیئاً و لو بلغ السماء مناره» (ابن عربی، بی تا، ۱۶).

«هر که از شریعت فاصله گیرد، اگر تا آسمان هم برسد، به چیزی از حقیقت نائل نمی‌شود.»
 ثمره نگرش پیشین اباحی‌گری است و ثمره نگرش اسلامی تنظیم همه کنش‌ها و رفتارها در جهت صحیح و رساننده به سوی خدا و تصفیه ظاهر و باطن از هر آنچه رهن راه خدا و بازدارنده از تعالی و تکامل انسان است.

امتیازات عرفان اسلامی

عرفان ناب و اصیل اسلامی از امتیازات متعددی برخوردار است. مارتین لینگز آن را امری اصیل، جهان شمول و منحصر به فرد می‌داند. (لینگز، ۱۳۷۸) اکنون با توجه به آنچه گذشت به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. جهت‌گیری دقیق و همه جانبه به سوی کمال مطلق و مبدأ و غایت هستی، یعنی ذات پاک احدیت؛

۲. ابتنا بر مبانی نظری استوار، خردپذیر و منطقی؛

۳. دارای برنامه عملی جامع معتدل، هماهنگ با فطرت بشر و نظام تکوین، دارای لطافت، ظرافت و دقتی بی نظیر؛

۴. خاستگاه الهی و اصالت دینی؛

۵. انگیزاننده و امیدبخش (www.aftab.ir/articles/religion/theosophy).

نقد مبانی عرفان سکولار

عرفان سکولار، در مواردی چون اصول اعتقادی و روش‌های معنوی از عرفان بودیسم و هندوئیسم بهره‌های زیادی برده است. به نظر می‌رسد سه اصل اساسی در مبانی عرفان بودیسم و هندوئیسم، با عرفان‌های سکولار امروزی مشترک است: نخست اینکه این مکاتب یا اصلا موجودی به نام خداوند را مطرح نمی‌کنند و به آن باور ندارند و یا اگر هم توجه داشته باشند اهمیت خدایان‌شان بیش از انسان نیست. این مبنا موجب شده است که برخی از عرفان‌های شرق دور، به راحتی در تمدن غربی که بر پایه اومانیزم استوار است جایگاه مناسبی پیدا کنند. دوم آن‌که، اندیشه معاد و حیات اخروی در جهانی دیگر، به صورت اعتقاد به تناسخ: یعنی بازگشت‌های متوالی به این جهان، در مکاتب بودیسم و هندوئیسم پذیرفته شده است؛ به این معنی که ایشان برای زندگی این جهانی قائل به تکرار هستند. خصوصاً اینکه راههایی برای رهایی از رنج زندگی که همواره تکرار می‌شود و ادامه دارد، پیشنهاد می‌کنند. اصل سوم، نداشتن پیامبر و شریعت است؛ که این امر خود موجب شده که عرفان در این مذاهب بسیار شخصی شود و هر کس ارتباط درونی و راه خود را، خودش پیدا کند. این اصل عرفان‌های شرق دور نیز با اصالت فرد در تمدن غرب کاملاً منطبق است.

در مجموع این اصول و مبانی در عرفان‌های شرق دور و تمدن غرب، به قدری مشابه و نزدیک است که از مقارنت آنها عرفانی مسخ شده و سکولار متولد می‌شود (مظاهری‌سیف).

انسان مهم‌تر از خدا

از آنجا که یکی از پیش‌فرض‌های سکولاریزم، اومانیزم و انسان محوری است، طبق آن انسان مدار و محور همه چیز است. خالق و آفریننده همه ارزش‌ها، خود انسان است و جدای از انسان و عمل او هیچ‌گونه ارزش و اخلاق و فضیلتی وجود ندارد. ارزش‌های اخلاقی و بایدها و نبایدها و شیوه زندگی را نباید از وحی آموخت و از عالم غیب گرفت و آدمی می‌تواند مستقلاً تمام ارزش‌ها را وضع کند. این عرفان فقط می‌گوید: انسان! تو می‌توانی آرام و توانمند به زندگی خود ادامه دهی؛ و در برابر ارزش‌های زندگی هیچ موضعی ندارد.

در این دیدگاه ارزش‌های مطلق، ثابت، کلی و دائمی وجود ندارد و امور اخلاقی و ادراکات آدمی همه محدود و موقتی و نسبی‌اند و خوب و بد مطلق وجود ندارد، هرچه هست زاییده عقل و درک محدود آدمی است. مثلاً اگر سقط جنین در یک جامعه آزاد باشد نمی‌توان گفت خوب است یا بد و اگر همین عمل را در جامعه دیگری تحریم و ممنوع سازند باز هم نمی‌توان گفت که خوب است یا بد. (همتی) در انکار نیز وضع به همین منوال است و هیچگونه ارزش الهی و مطلق وجود ندارد به سؤال و جوابی که در سایت فارسی انکار در این باره مطرح شده است دقت کنید:

«آیا انکار با سقط جنین یا همجنس‌بازی مخالفت می‌کند؟»

– انکار می‌آموزد که روح ابدی و فناپذیر است و اینکه روح اینجا بر روی زمین است تا تجربه کسب کند. انکار موضوعاتی از قبیل سقط جنین، طلاق یا گرایش جنسی را به عنوان تصمیماتی شخصی در نظر گرفته و به عنوان یک سازمان نظری نمی‌دهد
(www.ecl.iran.com).

۳۳۲

کتاب نقد/ شماره ۴۷ و ۴۸

اعراض از خدا و استغفار از حضرت حق نیز از مبانی ایدئولوژی سکولاریزم است. سکولاریزم تعلیم می‌دهد که بی‌خدا زندگی کنید و بی‌حضور او به تمشیت و تنظیم امور بپردازید. بی‌تفاوتی نسبت به دین که به مراتب بدتر از ضدیت با دین است، اباحی‌گری، آزادی مطلق و بی‌بندوباری از دیگر پیامدهای انکارناپذیر سکولاریزم است. طبق این دیدگاه نه نظارت الهی در کار است نه ثواب و عقاب اخروی. ارزش‌های ثابت اخلاقی که همگان‌پذیر و اثبات‌شدنی و قابل دفاع باشد وجود ندارد، پس آدمی آزاد است که به دلخواه عمل کند، درحالی‌که طبق دلایل متقن فلسفی و آموزش‌های ادیان الهی، بشر موجودی است «ممکن‌الوجود» که سراپا نیاز و عین محدودیت و وابستگی است – در فلسفه اسلامی از آن با نام «امکان فقری» تعبیر می‌کنند – و چنین موجودی را که عین فقر و احتیاج و اتکاست چگونه می‌توان آزادی نامحدود و استقلال بخشید و یکسره رها و آزاد ساخت؟ (همتی، همان) انکار نیز در برابر دین و آموزه‌های وحیانی دم از استغنا می‌زند و مغرورانه و به تفاخر آلوده از بی‌نیازی به دین و هدایت الهی سخن می‌راند. اینجاست که می‌گوئیم در ایدئولوژی سکولاریزم صریحاً اعراض از دین و خدا و وحی تبلیغ می‌شود. دین‌ستیزی در واقع لب و

گوهر مدعیات اکنکار است و تقابل عمده این طرز فکر با ادیان الهی در همین جاست و این اندیشه بیشترین تهدید را برای تفکر دینی و معنوی در بردارد.

در عرفان‌های این‌چنینی هدف واقعی رسیدن به یک نوع خلأ محض است. از اصل تمرکز بهره می‌گیرند تا در نهایت به حالتی برسند که به تعبیر خودشان از همه چیز خالی و تهی شوند و به هیچ چیز توجه نداشته باشند. پس هدف آنها با هدف عرفان اسلامی که رسیدن به معرفت ناب است، تفاوت دارد. عرفان‌هایی که در ادیان ابراهیمی رشد کردند مانند عرفان اسلامی، راه رسیدن به این نجات را تقرب به خدا می‌دانند. (قائم‌نیا)، در این دیدگاه خداوند انسان را اشرف مخلوقات می‌داند و هرچه خواسته مسخر او کرده است، او را خلیفه الله کرده و جایگاه خود را سینه او قرار داده است و گفته است که از رگ گردن به خودتان نزدیک‌تر هستم! این آموزه‌ها آموزه‌های خاص اسلامی است که اصلاً احساس جدایی و بیگانگی بین انسان و خدا نخواهیم داشت لذا ما دچار افول و حاشیه روی دین در جامعه نمی‌شویم. (شجاعی‌زند) عرفان اسلامی ماهیتی خدامحور دارد اما تعالیم باطنی امروز در دنیای غرب حتی در قالب معتدل دینی، توجهی اصیل به انسان داشته و توانایی‌های او را مقصود حرکت قرار می‌دهد. حال آنکه در عرفان اسلامی، کمالات، همه و همه از آن خدایند و افراد صاحب کمال فقط آیینه کمالات الهی به‌شمار می‌روند. پرواضح است که بین این دو دیدگاه متضاد نمی‌توان جمع کرد. کوشش انسان در مسیر سلوک فقط او را به فقر خویش بینا می‌سازد و سلوک او برای بازشدن چشم دلش بر همین حقیقت بوده است. تنها مقصود صحیح از حرکت در عرفان اسلامی، بندگی پروردگار است. انگیزه سالک از حرکت باید «برای خدا بودن»، «برای او زیستن»، «برای او حرکت کردن» و «برای او مردن» باشد؛ چنانکه خداوند در قرآن کریم فرمود:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات، (۵۱)، (۵۶ - ۵۱).

«جن و انس را نیافریدیم مگر برای بندگی کردن».

بندگی در ندیدن خود و دیدن خدا حاصل می‌شود در حالیکه توجه به خویش و محور قرار گرفتن خود با «بی‌خود شدن از خویش» در فرهنگ عرفان اسلامی تعارضی از سنخ تناقض دارد. سالک باید بکوشد به خود نیاندیشد و برای خود گامی برندارد در حالیکه در تعالیم امروز هدفی غیر از خود را با مخاطب تعالیم در میان نمی‌گذارند. با تنبیهات مداوم عرفان

اسلامی و گریز از خود، انسان از خود دل‌کنده و به خدا و هر آنچه رنگ‌خدایی دارد دل می‌بندد، محبت از خود به سوی دیگران مصروف شده و قلب به عشق مقدس دست می‌یابد. بندگی زمانی پدید می‌آید که آدمی جز نقص و کاستی در خود نیابد و خود را فقیری ببیند که فقرش به غنا تبدیل نمی‌شود. خداوند می‌فرماید:

«یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله هو الغنی الحمید» (فاطر (۳۵)، (۱۵).

«ای مردم، شما نیازمندان درگاه‌خدايید و فقط خدا بی‌نیاز است.»

این در حالی است که در تعالیم باطن‌گرای امروزی، انسان صاحب توانایی‌های بزرگی معرفی می‌شود که باید از راه ریاضت و تمرکز به آن دست یابد در حالیکه در عرفان اسلامی انسان مظهر تمام اسمای الهی معرفی شده است با این تفاوت که هیچ‌یک از این کمالات و توانایی‌ها متعلق به خود او نیست و در صورت بندگی، مظهر این توانایی‌ها خواهد شد. بندگی نیز اقتضای فرمانبرداری تام دارد و فرمانبرداری تام چیزی جز عمل به موازین شریعت نیست (شریف‌زاده، فصلنامه کتاب نقد، ۱۳۸۴: ۸۹ - ۸۸).

در بررسی تعالیم باطنی امروزی و تطبیق آن با عرفان اسلامی می‌توان گفت:

تعالیم باطنی امروز دنیای غرب بنا بر دلایل ذیل با عرفان اسلامی قابل جمع نیست:

۱. عرفان اسلامی ماهیتی خدامحور دارد و تعالیم باطنی غرب، حقیقتی انسان‌محور دارند.
۲. در عرفان اسلامی، سالک راه از آغاز به بندگی و سرسپردگی در برابر خدا دعوت می‌شود؛ در حالی که در تعالیم باطنی غرب، چنین نیست.
۳. عرفان اسلامی درصدد نفی توجه آدمی به خویشتن و جلب آن به خداست؛ در حالیکه تعالیم باطنی غرب، انسان را به خویشتن دعوت می‌کند.
۴. عرفان اسلامی، عشق به خدا را در گرو خالی کردن دل از دوست داشتن خود می‌داند؛ درحالی که تعالیم باطنی غرب، آدمی را به دوست داشتن و تکیه کردن بر خویشتن فرا می‌خواند.

۵. عرفان اسلامی انسان را به فرمانبرداری محض از خدا فرا می‌خواند؛ درحالی که تعالیم باطنی غرب، دغدغه‌ای برای اطاعت از فرامین الهی ندارند (همان: ۹۱).

در دانش اکنکار نیز وضع به همین منوال است همه چیز از بشر و تمرینات معنویش شروع می‌شود و در نهایت نیز به بشر ختم می‌شود؛ اگرچه مفهومی با نام سوگماد در نظر می‌گیرند اما

هدف نهایی وصل به خدا نیست بلکه وصل به حد اعلای آگاهی و در نهایت نیز رسیدن به مرحله خلأ است گوئی از ابتدا نیز خدائی در کار نبود.

تجربه دینی

یکی از مبانی سکولاریزم که مسیحیت را از عرصه اجتماع به شکل فردی و قلبی تنزل داد، رهیافت جدید در تفسیر گوهر دین بود. بنابراین تفسیر، گوهر دین امر قلبی، احساسات درونی و به تعبیر فنی «تجربه دینی» است. اما انحصار دین به امر قلبی و تجربه دینی با اسلام همخوانی ندارد. ما اسلام را یک دین جامع و فراگیر می‌دانیم که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی هر دو توأمان است و در همه جوانب مادی و معنوی و فردی و اجتماعی زندگی دخالت کرده و دستورات و احکامی در این موارد دارد و بسیار فراتر از یک احساس شخصی و فردی است. اما در تلقی رایج غربیان دین یک مسأله شخصی و خصوصی است نه یک امر اجتماعی یا نظام زندگی و مکتب فکری و اعتقادی، این همان پدیده «خصوصی شدن دین» است. در اغلب تئوریهای رایج - مانند انکار - محتوای معرفتی دین انکار شده یا مورد غفلت قرار گرفته است و لذا دین دیگر به عنوان یک نظام اعتقادی و شناختاری مطرح نیست بلکه مسأله‌ای است که تابع سلیقه و احساس شخصی افراد است مثل علاقه داشتن یا بی‌علاقه بودن نسبت به برخی از خوراکیها و میوه‌ها که هر کسی حق دارد از روی طبع از غذا یا میوه خاصی خوشش بیاید یا نیاید! با دینداری نیز چنین برخوردی شده است یعنی هر کسی می‌تواند به دین پایبند باشد یا نباشد و نمی‌توان با چنین کسی مواجهه و استدلال نمود. پال نیز معتقد بود که ادیان متفاوت به جهت تجربیات متفاوت افراد شکل گرفته‌اند! این گونه عبارات دال بر اصل قرار دادن تجربه دینی است.

تجربه دینی و ناسازگاری آن با وحی

از دیدگاه قرآن، وحی، مواجهه پیامبر با امر قدسی و متعالی و دریافت پیام از آن مقام است که آن مقام قدسی می‌تواند خداوند یا فرشته باشد؛ اما تجربه دینی، وحی را کشف و شهود خود صاحب تجربه می‌داند و به مواجهه پیامبر با خدا یا ملائکه معتقد نیست و آن را رکن وحی نمی‌داند. این نوع تفسیر از وحی، با وحی اصطلاحی قرآن ناسازگار است که اشاره می‌شود:

۱. تنزل وحی به تجربه عادی: اشکال اول تفسیر دین به تجربه این است که تفسیر مزبور وحی و شهود را به حد تجربه عادی انسانی تنزل می‌دهد که پیامبران با دیگر انسان‌ها در اصل این تجربه برابرند؛ درحالی‌که تجربه دینی پیامبران نوعی تجربه خاص و حیانی است که با اشراف خداوند و نزول فرشته وحی همراه است که این نوع وحی، مخصوص انسان‌های خاص (پیامبران) است که در قرآن از آن به «فضل الهی» تعبیر شده است که با ملاک‌های تجربه دینی ادعا شده قابل تبیین نیست؛ مانند نبوت حضرت عیسی که در گهواره سخن می‌گوید بدون آن- که سابقه تجربه دینی داشته باشد:

«كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (شوری (۴۲)، (۵۲).

«و همین‌گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان (کدام است؟)».

۲. دخالت پیامبر در وحی: رهیافت مزبور، وحی را تفسیر و به تعبیری، برداشت و قرائت پیامبر از مواجهه و تجربه دینی خود می‌داند و این تفسیر و قرائت پیامبر در ردیف دیگر قرائت‌ها قرار خواهد گرفت که نتیجه آن، امکان خطا بودن اصل تجربه و شهود و کیفیت آن و همچنین احتمال عدم صدق تفسیر و برداشت پیامبر از تجربه دینی خود است. دخالت تجربه‌گر (براساس تفسیر ساختی‌گرا نه از وحی) در تفسیر وحی خود و آمیختگی آن بر امور دیگر، روشنی بیشتری دارد. التزام بدان نه تنها سبب بشری شدن معرفت دینی می‌شود، بلکه گوهر دین (وحی) نیز بشری خواهد بود که از لوازم بشری بودن یعنی خطا و عدم مطابقت با واقع به دور نخواهد ماند در حالی‌که قرآن، هر نوعی دخل و تصرف پیامبر در امر وحی را به شدت منع می‌کند:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (حاقه (۶۹)، (۴۴ - ۴۶).

«و اگر (او) پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم!»

قرآن و وحی پیامبر عین کلام الهی و دور از خطاست:

«قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» (یونس (۱۰)، (۱۵).

«بگو مرا نرسد که آن را (قرآن را) از پیش خود عرض کنم جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم.»

۳. انکار وحی: با تأمل و تحلیل انسانی‌انگاری وحی، اصل وحی و واقعیت داشتن تجربه دینی و مکاشفه و تجلی خداوند بر عامل تجربه، مورد تردید قرار می‌گیرد چرا که محتمل است پیام تجربه دینی یا اصل آن اصلاً وجود خارجی نداشته باشد و فقط محصول پیش دانسته‌ها و تأثیر عوامل خارجی باشد. در این صورت رهیافت تجربه دینی به رهیافت روان‌شناختی وحی نزدیک می‌شود. دست‌کم طرفداران رهیافت پیشین نمی‌توانند اصل وحی و تجلی حق تعالی را مبرهن کنند.

۴. غیرآسمانی انگاشتن قرآن: یکی دیگر از لوازم این رهیافت، غیرآسمانی‌انگاری کتاب‌های دینی است. این مسأله برای یهودیت و مسیحیت به دلیل دست‌نویس بودن تورات و انجیل و نفوذ تحریف در آن دو، امر ممکن و عادی تلقی می‌شود و شواهد تاریخی نیز بر آن گواه است اما این امر برای مسلمانان قابل التزام نیست. چنانکه قرآن مجید وحی را کلام الهی و کتاب آسمانی وصف می‌کند.

۵. تکثر دین بر عدد تکثر تجارب متألهان: در صورت بشری‌انگاری تجربه دینی پیامبران، تجربه پیشین به دلیل بشری بودن، عام و ساری برای همه انسانها خواهد بود به این معنا که همه انسانها می‌توانند مانند پیامبران صاحب تجربه‌های دینی شوند. چنانکه انکار نیز دقیقاً به همین امر تصریح دارد و لازمه آن تعدد دین بلکه تکثر گوهر دین به عدد صاحبان تجارب دینی است.

۶. تعمیم نبوت: یکی دیگر از لوازم باطل تجربه دینی‌انگاری وحی، گستردن دایره نبوت به همه انسان‌های عادی است. از آنجا که وحی، مطابق رهیافت پیشین، همان تجربه دینی است و آن نیز در همه یا بیشتر انسان‌ها یافت می‌شود، پس با طی تجربه دینی می‌توان به مقام نبوت، حتی پس از خاتمیت آن نائل آمد در حالیکه این نوع نگرش به مقوله نبوت و وحی با اصل خاتمیت در اسلام متعارض است، افزون بر اینکه نبوت از دو مؤلفه یعنی استحقاق و انتخاب الهی حاصل می‌شود!

۷. تجربه دینی شرط لازم وحی، نه شرط کافی: اگر به تفسیر تجربه دینی خوشبینانه بنگریم و مقصود از آن این باشد که پیامبر با تعالی نفس خویش به مرتبه‌ای از عرفان می‌رسد که حق

تعالی بر وی ظهور و تجلی می‌کند و بدین‌سان وحی و پیام آسمانی بر حضرت نازل و القا می‌شود و در این جهت، اصل تجربه و مرتبه شهود نبی با دیگران مشترک است؛ هر چند از جهت شدت و ضعف تفاوت‌هایی وجود دارد، در تحلیل آن باید گفت این ادعا به‌طور کلی درست است که تا حدودی با دیدگاه فیلسوفان و عارفان نزدیکی دارد اما تعالی نفس و تهذیب آن، شرط لازم وحی و نه شرط کافی است که ادعا شود با حصول تجربه دینی همه انسان‌ها می‌توانند به مقام نبوت نائل آیند؛ چرا که شرط دیگر وحی و انزال شریعت، انتخاب الهی است که با این انتخاب، فرشته حامل وحی نازل شده و شریعت الهی را به پیغمبر ابلاغ می‌کند؛ پس با اتکا به صرف تجربه دینی نمی‌توان رهیافت گزاره‌ای را انکار کرد اما اگر مقصود از تجربه دینی انگاری وحی، این باشد که تجربه‌گر به واقع با ذات و پرتو الهی مواجهه‌ای نداشته باشد، بلکه توهمی برایش پیش آمده است، در این‌باره باید گفت که این رهیافت نه تنها وحی را پایین‌ترین حد تجربه دینی، بلکه آن را به حد خیال تنزل می‌دهد.

۸. حذف اصول اجتماعی: غایت و هدف اصلی دین، هدایت جامعه و تأمین سعادت دنیایی و آخرتی است. در این دیدگاه، وحی و دین به احساس و سلیقه فردی متنزل شده که هر انسانی می‌تواند با نگاه به احساس و تجربه خود، تفسیر فردی و ذوقی از تجربه و به تبع آن دین ارائه دهد و اصول اجتماعی و حتی آموزه‌های عقیدتی و عملی دین را از دین حذف کند. درحالی‌که اصل وحی و تجربه و حیانی پیامبر، مقدمه‌ای برای هدایت و تأمین سعادت دنیایی و آخرتی جامعه است اما بنابر تفسیر تجربه‌گرایانه، فرد به امور جامعه و مشارکت در تأمین سعادت مادی و معنوی اجتماع هیچ نگاهی ندارد. به تعبیر دیگر لازمه تجربه‌گرایانه، سکولاریزاسیون دین اسلام خواهد بود که این بر خلاف اصول مسلم اسلام است.

تا اینجا روشن شد که وحی را نمی‌توان صرف تجربه دینی قلمداد و تفسیر کرد و رویکرد تجربه دینی گرایانه به حقیقت وحی، سبب انکار روحی یا حداکثر اختصاص آن به امر احساسی و ذوقی می‌شود که با وحی رایج در اسلام (قرآن و روایات) مطابقت ندارد (قدردان قراملکی، ۱۳۸۴: ۱۰۳ - ۹۷).

تناسخ به جای معاد

در زندگی مدرن امروز که فشارهای روانی، جسمی و ذهنی، انسانها را پریشان نمود، مضمون رهایی از رنج زندگی بسیار جذاب به نظر رسیده و مورد توجه مرامهای معنوی مدرن قرار گرفته است. عقیده تناسخ کاملاً مناسب با علاقه انسان مدرن به زندگی این جهان و یافتن راههایی برای حداکثر لذت و بهره‌مندی از دنیاست. عرفان سکولار به انسان می‌آموزد که چگونه هر چه بیشتر توانایی خود را به‌کار گیرد تا کامیاب‌تر، موفق‌تر و راحت‌تر در دنیا و برای دنیا عمل کند و میزان تحمل فشارهای زندگی مدرن را در انسانها بالا ببرد. کتاب‌های علمای شیعه خالی از جواب به شبهه تناسخ نیست. ابن‌سینا در کتاب اشارات و تنبیهات این شبهه را به زیبایی مطرح کرده و پاسخ داده است. ملاصدرا در شیرازی نیز در رد تناسخ می‌گوید:

۳۳۹

گیری بر این امکان

«روح در آغاز پیدایش خود استعداد و قوه محض است و در هیچ قسمت به مرحله فعلیت نرسیده است. همان‌طور که بدن نیز در آغاز چنین می‌باشد. یعنی همه چیز آن در مرحله استعداد نهفته است. این دو (روح و بدن) دوش به دوش یکدیگر پیش می‌روند و آنچه در آنها به صورت قوه و استعداد نهفته است، تدریجاً به مرحله فعلیت و ظهور می‌رسد. همان‌طور که جسمش از رسیدن به یک مرحله از فعلیت محال است دوباره به حالت قوه و استعداد بازگردد؛ مثلاً هرگز جنین کامل به مرحله نطفه یا علقه تنزل نمی‌کند یا پس از تولد به جنین باز نمی‌گردد؛ همچنین روح پس از رسیدن به یک مرحله از فعلیت محال است دومرتبه بازگشت به قوه نماید زیرا حرکت روح و جسم از قوه به فعل از نوع حرکت جوهری است که در ذات اشیاء صورت می‌گیرد و بازگشت در حرکت جوهری امکان‌پذیر نیست. حال اگر فرض کنیم روح پس از رسیدن به مرحله فعلیت بازگشت به بدنی که در حال جنینی، یعنی استعداد و قوه محض است بنماید، لازمه آن این است که دو چیز متضاد با هم متحد شوند؛ یعنی بدنی که در حال استعداد و قوه محض است با روحی که در مرحله فعلیت و ظهور رسیده متحد شود. تردیدی نیست که چنین اتحادی محال است» (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ۳-۲).

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره کسانی که قائل به تناسخند می‌فرماید:

«من قال بالتناسخ فهو کافر بالله العظیم مکذب بالجنة والنار» (شیخ صدوق، ۲۱۸).

«کسانی که قائل به وجود تناسخ هستند، کافر به خدای عظیم شده و بهشت و جهنم را دروغ می‌دانند».

از طرف دیگر چنانچه بپذیریم نفس پس از جدایی از بدن، به بدن زنده دیگری تعلق پیدا می‌کند، این امر مستلزم تعدد نفس در یک بدن و دوگانگی در شخصیت است و چنین چیزی با درک وجدانی انسان از خویش که دارای یک شخصیت است منافات دارد.

عقیده به تناسخ می‌تواند دستاویزی برای ستمکاران گردد که عزت و رفاه فعلی خویش را معلول پاک‌ی و وارستگی حیات پیشین و بدبختی مظلومان را نیز نتیجه زشتکاری آنان در مراحل پیشین حیات بدانند و بدینوسیله اعمال زشت و ظالمانه خویش را در جامعه تحت سلطه‌شان توجیه کنند.

در ابتدای خلقت که فقط آدم و بعد حوا بوده‌اند روح چه کسانی در بدن آنها قرار گرفته است؟ در حالیکه قبل از آنها کسی نبوده تا بمیرد و روحش در بدن آدم حلول کند! این مسئله نشان می‌دهد که آفرینش روح امری بدیهی است. در آموزه‌های اکنکار می‌خوانیم:

«سالک هر جایی را که جستجو کند در نهایت می‌آموزد که در طریق کال قرار دارد و در مسیر آمدن و رفتن، چرخه‌ی طولانی مدت تولد و مرگ دوباره، دگردیسی و تناسخ است» (توثیج، شریعت کی سوگماد، ج ۲، همان: ۴۴).

اکنکار بر این امر تاکید می‌ورزد که پیروان اکنکار می‌توانند از طریق اعمال باطنی و سرّی پیشین که در طی آنها سفر نفس را تجربه کرده‌اند، از تناسخ رهایی یابند. در این حالت آنان می‌توانند به کمک یک راهنما از سطوح زیرین به سوی سطوح عالی و عالی‌تر آسمانها صعود کنند. جای بسی شگفت است که برخی از امور ناممکن و حتی محال و ضد عقل و مخالف شهود عارفانه (از جمله تناسخ) برای پیروان اکنکار بسیار بدیهی و معقول به نظر می‌رسد ولی از بسیاری بدیهیات عالم ادیان و مذاهب اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. آیا به راستی کتابی از کتابهای تاریخ ادیان را باز نکرده‌اید تا ببینید بودا مطلقاً از خدا و عشق الهی حرف نزده است. سهل است که وی منکر برهما نیز بوده. مگر سخنان بودا با راهبان را مطالعه نکرده‌اید که در آنها با جدیت برهما (خدای خالق) را رد می‌کند. مگر کنفوسیوس به جای پرستش خدا به پرستش امپراتور و اجداد توصیه نمی‌کند؟ در بین صدها کتاب در باب ادیان و تاریخ ادیان کدام منبع علمی و یا تاریخی می‌گوید همه ادیان و همه عالمیان معتقد به تناسخ‌اند؟ نه اسلام و

نه مسیحیت و نه زردشتی و نه یهودیت و نه هیچ دین آسمانی و نه هیچ مکتب بشری و نه هیچ فلسفه‌ای از تناسخ حرف نمی‌زند. البته هرکس می‌تواند هر عقیده‌ای داشته باشد اما برای مطرح کردن تناسخ و دفاع از آن لازم نیست که همه ادیان، پیامبران و اولیای دین را قربانی کنیم و بدون هیچ سببی در منابع مهم دینی به راحتی مدعی شویم که تنها یک حدیث از امام صادق (ع) در رد تناسخ وجود دارد که آن هم ربطی به تناسخ واقعی ندارد. همانطور که می‌دانید به جز هندوها و آیین‌های وابسته به آنها هیچ دین و آیین دیگری معتقد به تناسخ نیست و تناسخ نه تنها بدیهی نیست بلکه بر پایه مشتی باورهای موروثی تخیلی و غیر علمی و غیر عقلی، به طور بی‌دلیل جایگزین دوزخ در ادیان الهی شده است. البته دهها دلیل علمی، فلسفی، عرفانی و دینی در رد تناسخ وجود دارد که اکیست‌ها ممکن است از همه آنها صرف نظر کنند چون اعتقادی به دلیل و عقل یا فلسفه و عرفان ندارند و علوم را هم بسیار سطحی، مادی و بی‌ارزش می‌دانند. اینکه باطن انسانها به سبب هوسرانی شدید یا درنده‌خویی یا حرص و ولع افراطی می‌تواند شبیه برخی حیوانات گردد چه ربطی به تناسخ و زایش‌های مکرر دارد؟! این که در روز رستاخیز چهره واقعی انسان‌های پست آشکار خواهد شد، کجا و تناسخ هندویی کجا!

دکتر دیوید سی‌لین، استاد مطالعات دینی، پایان‌نامه دکتری خود را به افشای سرقت‌های ادبی پال توئیچل از اساتید خویش و جعل تمام تاریخ انکار اختصاص داد، وی در کتاب خود با عنوان "ناگفته‌هایی درباره انکار و پال توئیچل" به بهترین وجه اثبات کرد که انکار چیزی بیشتر از سرقت از سنت راداسوامی نیست. بیشتر تلاش‌های لین را می‌توان در سایت وی (The Neural Suffer) بررسی کرد.

در تعالیم انکار تناقض‌گویی‌های متعددی به چشم می‌خورد که البته این از خاصیت‌های اصلی هر مکتبی است که غیرالهی باشد. اکنون به چند مورد از این تناقض‌گویی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. چنانچه دیدیم انکار در حقیقت به نظام خدایان و حکمرانان متعدد در طبقات مختلف جهان‌های خود معتقد است، ادعایی که در رد آن ادله فراوانی می‌توان برشمرد و یکتایی خداوند را به اثبات رساند اما این ادعا زمانی عجیب‌تر می‌نماید که مثلاً کل نیرانجان که خدای جهان مادی - و به زعم پیروان انکار همان خدای محمدی‌هاست - گاه چنان از اریکه خدایی

به زیر کشانده می‌شود که می‌گویند: او برای اجابت درخواست به بنده‌اش به شکردهای خاصی متمسک می‌شود تا آن فرد درخواست کننده در مقابل هر آنچه کسب کرده است، بهایی را بپردازد، حال به هر ترتیبی که می‌خواهد باشد. در حالی که این نشان دهنده نیاز و ضعف خداوند و مغایر با تمام ادله‌های اثبات واجب‌الوجود بودن خداست. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«یا ایها الناس انتم الفقرا الى الله و الله هو الغنی الحمید» (فاطر (۳۵)، ۱۵).

«حضرت باری تعالی همه را محتاج خود می‌داند و خود را غنی از هر موجودی می‌داند.»

او در مقابل الطافش به انسانها به هیچ عنوان پاداش نمی‌خواهد چون دارای غنای مطلق است و هیچ انسانی توان پرداخت و جبران نعمت‌های خداوندی را در خود نمی‌بیند.

۲. اساتید این طریقه گاه برای بالا بردن مقام استاد حق در قید حیات دچار اشتباهات فاحشی می‌شوند چنانچه می‌گویند:

«او بنده هیچ‌کس نیست، او همکاری برای خداوند اعلی‌علین است که در امور جهان او را

یاری می‌دهد» (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۳).

و دوباره مقام خدای اعلی‌علین آنها نیز چنان فرو می‌ریزد که به قول خودشان «در خلقت نیز دست ندارد!» (توئیچل، همان: ۴۲) در جایی دیگر خداوند را خدایی خشن، کریه و نازیبا توصیف می‌کند، تعبیری که قدم‌های انسان را در مسیر حرکت و تقرب به آن خدا به شدت سست می‌کند، اگرچه که به نظر می‌رسد این تعبیر برداشت‌هایی ناقص و ناثواب از صفات جمالیه و جلالیه خداوند در اسلام ناب باشد!

در تعریف سوگماد نیز وضع به همین منوال بود. بیان شد که سوگماد عملاً خلأ است و این که خلأ در حقیقت است. خدا و خلأ با هم تفاوتی ندارند؛ چون هر دو یکی است این‌جا سوگماد غیر شیء است (توئیچل، ۱۳۸۱: ۸۱ - ۷۹) - و البته همین جملات صدق بررسی ما را تأیید می‌دارد که عرفان‌هایی چینی در مسیر تقرب به خداوند قدم بر نمی‌دارند و در حقیقت در نهایت تعلیمات‌شان خدایی وجود ندارد - و در جایی دیگر بی‌پروا و در تناقض صریح بیان می‌دارند که: خداوند، روح، جسم، ذهن است و هدف اصلی قادر ساختن روح به ترک کالبد و سفر آن به دنیا‌های معنوی ماوراء است و عاقبت رسیدن به هدف غایی «انامی‌لوک» که نامی است برای سرزمین بدون نام جایی که خدا در آن به سر می‌برد (توئیچل، ۱۳۷۸: ۱۶).

اکیست‌ها جایگاه ثابت سوگماد را بیان کرده و او را دارای جسم می‌دانند و در جایی دیگر او را غیر شیء و فاقد شکل معرفی می‌کنند. در یک تعلیم اصرار دارند که خدا نیروی مطلق است و تنها راه رسیدن به او آرزوی قلبی است (توئیچل، ۱۳۸۰(الف): ۱۲۷) لکن در جای دیگر صراحتاً می‌گویند:

«سوگماد (رب الارباب اکنکار) یک موجود برتر نیست، چیزی هم نیست که باری از دوش تو بردارد. هرگز حتی آنی نیست که به تو برکت دهد» (توئیچل، ۱۳۷۹(ب): ۶۲).

یا مثلاً معتقدند که سوگماد هنگامی که از قدرت خود به ارواح می‌دهد، از قدرتش کاسته می‌شود و ضعیف می‌گردد. او بدون مخلوق خود یعنی توزا (روح) نمی‌تواند باشد و به حیات خود ادامه دهد. اما به‌راستی این چگونه رب‌الاربابی است که زندگی‌اش منوط به زندگی مخلوقش است بطوری که اگر مثلاً توزا نابود شود او نیز به ناچار باید نابود شود. آیا اگر تمام موجودات روی زمین و تمام ارواح نابود شوند و هیچ موجود زنده‌ای در جهان باقی نماند، خداوند نیز نابود می‌شود؟ اگر این چنین است، زمانی که هیچ ممکن الوجودی نبود و به طریق اولی هیچ روحی آفریده نشده بود، آیا خداوند در نابودی به‌سر می‌برده است؟

در جایی دیگر سوگماد را فاقد اراده و قصد و فکر و خواهش و فعالیت معرفی کردند؛ اما به‌راستی خداوندی که قادر به داشتن فکر و اراده نباشد، چگونه می‌تواند قدرت خود را اعمال کند و دست به خلقت بزند؟!

در مطالعه کتب اکنکار دائماً به مضامینی از این قبیل برمی‌خوریم که «اکنکار تنها راه رسیدن به خداست»! اما با نیم‌نگاهی به تاریخ تعداد کنیری از فرقه‌ها و مکاتب را خواهیم دید که ادعای دست‌یابی مستقیم به خدا را دارند و خود را مانند بابیت درگاه خداوند و یا مانند بهائیت نور خداوند می‌انگارند. شاید جالب باشد که بگوئیم بین جنگ جهانی اول و دوم در ژاپن بیش از نهمصد آیین من درآوردی به وجود آمد که هر یک معتقد بودند براساس بهترین تجارب عرفانی، خود خدا، یا خواب او را دیده بودند!

نکته دیگر اینکه اکنکار افراد مطرح سراسر دنیا را از اساتید و پیروان خود می‌انگارد که در این میان نام عارفان عظیم اسلامی و ایرانی بیش از همه می‌درخشد و البته هر کدام از این اساتید در یک طبقه یا کوه یا معبد به صورت روح به زندگی ادامه می‌دهند و به نشر اکنکار می‌پردازند!

مثلا فوبی کوانتز که ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته استاد فردوسی شاعر حماسه سرای ایرانی بوده است، فیثاغورث استاد اک در قرن پنجم قبل از میلاد بوده است (توئیچل، ۱۳۸۰: ج: ۱۹۸) و سقراط با پیروان خود به آموزش انکار می‌پرداخت. (همان، ۲۲۴) جالب آن‌که پال توئیچل در جایی دیگر می‌آورد:

«آن‌که به عنوان خردمندان نوع بشر مشهورند، چیزی بیش از طفلی که در آغوش مادر است نمی‌دانند؛ مثلا سقراط، افلاطون، ارسطو، و چند صد تن دیگر که از پیش قراولان این نوع یا وه‌سرائی‌ها بوده‌اند، چه کرده‌اند؟ آنها مدعی دانش می‌شوند در حالی‌که حتی ارزش بیان کردن هم ندارند» (توئیچل، ۱۳۷۹: ب: ۲۱۶).

او خواجه حافظ شیرازی را نیز پیرو انکار می‌داند. (توئیچل، ۱۳۸۰: ج: ۱۰۳) اما آیا دیوان حافظ که بعد از قرآن، در بیشتر خانه‌ها با احترام نگهداری می‌شود و مضامین آن چنان الفتی با قرآن دارد که فال آن راهنمای عده بسیاری از شیعیان ایرانی است؛ دربردارنده عقاید و نظرات انکار است؟ آیا حافظ که حافظ قرآن بود قرآن را نوشته تجربیات و نظرات شخصی پیامبر ﷺ می‌دانست و خدای خود را به خدایان دوازده‌گانه انکار فروخته بود؟ (کیانی، همان: ۸۲).

خوشبختانه کتاب‌ها و دیوان اشعار بزرگانی چون مولوی، خیام، فردوسی و... هنوز موجود است که در جای جای آن از نکات عمیق عرفان اسلامی یاد شده است و حتی برای یک بار هم که شده نامی از انکار، اکیست، ماهانتا، سوگماد و... به چشم نمی‌خورد! (کیانی، همان: ۸۳).

دیوید سی لین، استاد مطالعات دینی، پال توئیچل را به سرقت ادبی از اساتید خویش و جعل تمام تاریخ انکار متهم کرد، این مشاجرات و نزاع‌ها به اوج خود رسید. او اساساً خود را وقف اثبات این ادعا کرد که انکار و جنبش بیدارباش روحانی چیزی بیشتر از سرقت از سنت راداسوامی نیستند.

بیشتر تلاش‌های لین را می‌توان در سایت وی (The Neural Suffer) یافت. مطالعات تطبیقی دیگر درباره این سه آیین را می‌توان در سایتی با عنوان ذیل مطالعه کرد:

«The Genealogical Connection»

مخالفت با ادیان الهی

مطالعه‌ی نوشتار و تعالیم سرّی اکنکار و تعمق طولانی در اعمال و اقوال این فرقه نشانگر این است که اکنکار به شدت با تعالیم دینی ادیان بزرگ در تضاد است. در طول این نوشتار نمونه‌هایی از تعابیر گستاخانه در مورد اسلام و پیامبر عظیم الشان آن ذکر شد اما در مورد مسیحیت نیز تعابیر فراوانی نظیر مرگ کتاب مقدس یا غیر واقعی بودن مفاد آن دیده می‌شود. در نظر او مسیح در واقع صرفاً یک مبتدی سطح پایین بوده که پله‌های نردبان معنویت را چندان طی نکرده است.

۳۴۵ «می‌بینی که به این دلیل که مسیح به‌طور طبیعی کار می‌کند و سخن می‌گوید، باید به شکلی ثابت به دادگاه یا ما بازگردد مگر آنکه همه سوء تفاهم‌ها از جمله نام او برطرف گردد. از سویی دیگر پیروان مسیح بر این باورند که او خود نمی‌تواند از دیون اعمال خویش رهایی جوید. آنها همگی بار خطاهای خویش را به گردن مسیح انداخته، هیچ کار خیری نمی‌کنند. آنها از درس‌هایی که قانون کارما می‌آموزد بهره‌ای نگرفته‌اند و مسیح اکنون باید پاسخگوی تمامی خطاهایی باشد که به نام او صورت می‌گیرد» (موری میثسو، بی‌تا: ۷۶ - ۱۷۷).

گذری بر آیین اکنکار

پیروی کورکورانه از راهنمایان رویایی

یکی دیگر از اصول سرسخت اکنکار تأکید است که بر راهنمایان به اصطلاح معنوی خود می‌کند. مطابق با تعالیم این آیین پیروی از خط سیر این راهنمایان که ماهاتنا هم چندان شناخته نیستند شرط اصلی دستیابی به رهایی است. اکنکار اغلب از خط سیر راهنمایان معنوی خویش با عناوینی نظیر استادان اک، استادان درونی و استادان رویا یاد می‌کند. گفته می‌شود که پیروان اکنکار در نهایت به سطوح بالاتر این آسمانها یعنی مراحلی که از آن به خداآگاهی یا خدا فهمی یاد می‌شود، نائل خواهند آمد. اکنکار همانند دیگر فرقه‌های نوپدید با همه‌ی اختلافی که طرفدارانش در خصوص راهنمایان معنوی با یکدیگر دارند، بر این امر تأکید می‌کند که برای تحقق اهداف در مسیر اکنکار فرد باید آگاهی خود را بر استاد درونی با

استاد رویا (راهنمای معنوی) که از طریق اعمال باطنی یا رویاها با سالک تماس برقرار می‌کند، متمرکز نماید. این درحالی است که در دینی مثل مسیحیت، تماس با راهنمایان باطنی از طریق باطن‌گرایی همواره از سوی خدا ممنوع شده است. در دین اسلام هم دستگیری از سالکان در حقیقت از سوی اولیای منتخب خدا و بنا به تقدیر الهی صورت می‌پذیرد و هیچ‌یک از ابناء بشر حق دستگیری معنوی از انسانها را اصالتاً و بدون اذن اولیاء دین ندارند.

واقعیت این است که در اکنکار، راهنمایان معنوی در باطن، اغلب خود را همچون اشباحی اهریمنی می‌نمایند که به صورت آدمی تجسم پیدا کرده است. اما چرا معطوف ساختن آگاهی به راهنمایان معنوی تا این حد برای پیروان اکنکار ضروری به نظر می‌رسد؟ آیا به این خاطر نیست که فرد به راهنمایی معنوی نیازمند است که پیروان را در طی تجاربشان به سوی وادی معنوی هدایت کند؟ آیا به این ترتیب است که پیرو اکنکار در طی تجارب خارج از بدن یا سفر روحی خویش مورد محافظت قرار می‌گیرد؟ یا اینکه عطف توجه پیروان اکنکار به راهنمایان معنوی، استادان درونی یا استادان رویا به منظور هدفی پنهان‌تر و در نتیجه ناخجسته‌تر صورت می‌گیرد؟

راستی وقتی شما توجه خود را در باطن به استادی معنوی جلب می‌کنید، واقعا چه تغییر معنوی در ادراکاتتان رخ می‌دهد؟

اکنکار در همان حال که تاکیدی آسمانی بر کار رویایی و توسعه‌ی رویایی دارد، بر عطف توجه نسبت به استادان رویا یا راهنمایان معنوی اکنکار نیز دارد.

متأسفانه پیروان اکنکار در عمل، همه علوم و حکمت‌های جهانی را دانش‌هایی سطحی و کم ارزش انگاشته‌اند و حتی برخی از طرفداران اکنکار خود را رقیب همه ادیان و جای‌گزین برتر آنها و استاد زنده اک را از حضرت عیسی مسیح صلی الله علیه و آله که به اعتقاد مسلمانان در قید حیات آسمانی است و نیز از حضرت مهدی (عج) که در قید حیات زمینی می‌باشد، برتر و بالاتر دانسته‌اند در حالی که در طول تاریخ و به عرض جغرافیای همهی جهان، شمار فراوانی از انسان‌ها از طریق چهره، صدا، نامه و حتی کمک مستقیم حضرت مهدی (عج) به خدا رسیده و به عشق او نایل گشته‌اند. البته گذشته از خضر طریق (دیگر استاد در قید حیات که دعای کمیل به الهام او نوشته شده است) صدها پیر و عارف روشن ضمیر دیگر و استادان برجسته در قید حیات، پیوسته راهنمای صدها گم‌گشته بودند و هستند که نه در کوه‌های هیمالیا یا فلات

تبت یا زاین و فیلادفیا بلکه در همه کوچه‌ها و خیابان‌ها و پستوهای خانه‌ها به مدد خدا عشق و نور و صدای خدا را در همه دل‌ها و ذهن‌ها زنده نگه می‌دارند.

جای شگفت و تاسف که برخی از طرفداران اک با تعصبی بسیار عجیب و غیر منتظرانه خود و استاد زنده اک خویش را تنها راه خدا و شنیدن صدای او توهم کرده‌اند در حالی که همه انسان‌ها در آشکار و نهان با خدای خود در ارتباطند و صدا و نور خدا را نه در استاد اک بلکه در همه زمزمه‌های پرندگان و رنگین کمان آسمان و زمزمه‌های جویباران و گفت‌وگوهای کودکان می‌بینند و می‌شنوند. بسی افسوس از این که برخی از طرفداران اک خدا را به جای گل‌ها و سبزه‌ها و همه چهره‌های ظاهری و باطنی طبیعت تنها در راه‌ها مخفی و نهانی می‌جویند و تصور می‌کنند تنها راه تجربی و عملی و عرفانی ناب و مستقیم برای رسیدن به نور و صوت خدا را کشف کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از تعالیم اک تنها متکی بر تلقینات توهم آمیز و رویایی از حضور استاد زنده اک در پشت همه درها و صداهاست. آیا شما فکر نمی‌کنید یک هندوی بت پرست که بت راما را با عشق و جان می‌پرستد می‌تواند با تلقینات عجیب و غریب، رویاها و حالات شگفت‌انگیزی پیدا کند که به ادعای او در زندگی منشا تاثیرات عظیمی است. اگر شما چهل روز عاشقانه در پای هر بتی به نیایش بپردازید و مرتب به خود تلقین کنید که روح بزرگی در پیرامون بت به شما نیرو و سلامتی و سعادت خواهد بخشید، آیا واقعا احساسات عجیبی در شما به وجود نخواهد آمد؟ آیا بسیاری از آیین‌های بی‌پایه بر مثنی تلقینات و القانات توهم آمیز تکیه زده‌اند؟ پس نباید گفت که اکنکار بر خلاف راه‌های دیگر، راه اعتقاد بعد از تجربه است. تجربه‌ای که ممکن است در هر طبقه و در هر حالتی اتفاق بیفتد. چرا که مسیحیان نیز از قرن‌ها پیش می‌گویند ایمان بی‌اور و وارد روح القدس شو تا عیسی مسیح تو را به اوج ملکوت برساند. آیا مسیحیان از تجربه‌های عرفانی بسیار برتر از اکنکار سخن نمی‌گویند؟!

در پایان بی‌مناسبت نیست تا پیروان اکنکار را با چند پرسش جدی که تامل در باب آنها چه بسا افق‌های حقیقت را به روی آنان بهتر بگشاید، مواجه سازیم:

۱. آیا انتقاد و اعتراض نسبت به همه ادیان و آیین‌ها رواست ولی از اک و اکنکار و پیروان و پایه‌گذاران اک هیچ انتقادی نمی‌توان کرد؟ آیا این تعالیم از همه فلسفه‌ها و همه کتاب‌های آسمانی برتر است؟ آیا پیروی بی‌قید و شرط استاد زنده اک ما را با هیچ مشکلی مواجه

نخواهد کرد؟ و اگر چنین است پس دیگر چه تفاوتی خواهد بود بین این پیروی و دیگر پیروی‌های کورکورانه‌ای که شاید پیروان آنها نیز خود را در هاله‌هایی عرفانی و الهی تصور می‌کنند؟!

۲. بعضی از پیروان اک به محض این‌که با انتقادهایی روبه‌رو می‌شوند به راحتی دیگران را متهم نموده به آنان می‌گویند: شما فاقد صلاحیت معنوی برای درک اسرار اک هستید و این اسرار، ویژه انسان‌های برتری است. اما آیا این خودستایی نیست که ما تنها خود و استادان اک را نور و صوت خدا بدانیم و تصور کنیم دیگران همه مادی، ساده اندیش، عقب مانده و ناتوان از درک اسرار عالم غیب و ملکوت‌اند؟ اگر این طور باشد باید اکثریت مردم جهان را دست پرورده شیطان و موجودات ظلمانی بدانیم و آنان را از عشق و عنایت خدای بزرگ محروم بدانیم و این عادلانه نیست و با روح پاک میلیون‌ها انسان پاک سرشت سازگاری ندارد و خلاف لطف گسترده الهی هم هست.

۳. در مورد تجربه و تمرین و مشق ایمان هم سخن بسیار است. اگر به تمامی دل و جان در برابر آسمان لایتناهی در پیشگاه خدای بزرگ بایستیم و نمازهای خویش را با طراوت و پاکی بر سجاده‌ای از نور بخوانیم و با وزش باد همراه شویم و به نغمه‌های آسمانی گوش فرا دهیم آیا هیچ نوع عرفان و معنویت و قداست و نور و صدایی را حس نخواهیم کرد؟ مگر ممکن است کسی جانانه به درگاه معشوق برود ولی او را نبیند و جلوه‌هایش را بر گرداگرد خود حس نکند و صدای او را نشنود؟

مشکل بسیاری از نامتدینان و یا متدینان ظاهر بین همین است که در حاشیه دین زندگی می‌کنند و از امور ظاهری و سطحی فراتر نمی‌روند و کوچک‌ترین کاری برای درک تجارب عظیم دینی و معنوی نمی‌کنند. اما اگر آنان چشم دل بکشایند و درس خلوص بخوانند و تمرین تقوا کنند و خداترسی را در کانون شهوت‌ها و خشم‌ها تجربه کرده و از آتش حرص و هوس جان خویش را بر حذر دارند، آیا چنانکه قرآن حکیم در کریمه‌ی ۹۶ از سوره‌ی اعراف می‌فرماید، درهایی از آسمان و باغ‌هایی از جنس بلور به رویشان گشوده نخواهد شد؟ آنچه مسلم است اینکه باید با تکیه بر منابع اصیل قرآنی و وحیانی، به معرفی و عرضه بهتر و بیشتر بعد معنوی، اخلاقی و عرفانی اسلام ناب محمدی برخاست و مجال ظهور چنین مکاتب پوی و بی‌بنیادی را مسدود کرد، چراکه:

شمس فروزنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجہ منه الرجال کما ادخلوه فیہ، و من دخل فیہ بالکتاب و السنۃ زالت الجبال قبل ان یزول» (نوری، ۱۴۰۸، ق، ۳۰۸).

«هر کس به وسیله دیگران وارد دین شود، دیگران همان گونه که او را وارد دین کرده بودند، از آن بیرون خواهند برد اما کسی که بر مبنای قرآن و سنت به دین راه یابد، کوهها زوال می پذیرد و دیندای او زوال نمی پذیرد.»

نتیجه گیری

نسخه شفا بخشی که عرفانهای وارداتی و سکولاریزم تجویز کرد - عرفان بدون دین - انسان را به جایی نرساند. اما به راستی انتظار ما از عرفان چیست و ما به دنبال کدام عرفان هستیم؟

۳۴۹

گذری بر آیین آکنکار

ما عرفان را به معنای خدا محوری و خدا باوری در همه امور و به مقام خلافت الهی رسیدن و جامع اسماء جمال و جلال الهی شدن می دانیم، در این صورت در عرفان ناب و جامع اسلامی، عقل و خرد، سیاست و مدیریت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، درد خدا و درد خلق و بینشهای الهی و گرایشهای توحیدی و ارزشهای دینی و انسانی با هم جای دارند و هیچ کدام جانشین دیگری نیستند، نه خدا جای خلق خدا را تنگ می کند و نه خلق جای خالق را می گیرد. وقتی انگیزهها الهی و رحمانی شد و کار برای خدا و با نگرش توحیدی انجام گرفت، نماز باشد یا دعا و حج و جهاد و حکومت و سیاست ورزی و... فرقی نخواهند داشت. این جامعیت و هم خوانی در آیات و احادیث و آموزه های اسلامی و در کارکردهای دینی و سیره و رفتار پیشوایان اسلامی متجلی است. چه این که نسبت بین شریعت و طریقت و حقیقت نسبت «واحد» با مراتب و درجاتش یا وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است و «نماز» که عالی ترین مظهر عرفان عملی اسلام ناب است، «خدا و خلق» را با هم و «فرد و جامعه» را در هم تنیده دارد. پس عرفان و سیاست، عرفان و جهاد، عرفان و جامعه و... با هم هستند و در عرفان متعالی و مترقی اسلام ناب روابط چهارگانه انسان با خدا، انسان با خود، انسان با جهان و انسان با جامعه، درست، منطقی و نظام وار ترسیم و تصور

شده است، لذا برای این که بتوان قضاوتی درست و همه جانبه داشت، باید عرفان ناب شیعی را از غیر آن جدا و تفکیک کرد، آفات و آسیب های عرفان اسلامی را شناخت و از آن زدود، بین معنویت و سیاست و ایمان و عمل واقعی جمع کرد، الگوهای کامل عرفانی را از معصومین (علیهم السلام) تا اصحاب و یاران ویژه آنها و عالمان و عارفان حقیقی به نسل جوان امروز معرفی کرد، تا مدعیان و دکان داران عرفان رسوا شوند که هم خداگریز و هم خلق ستیزند. و سخن آخر اینکه: دین گرایی بشر، ریشه در سرشت و ساختار وجودی او دارد و امروز روانشناسان دین به ما می گویند که نیاز به ایمان، نیاز به تعلق به بیکرانه، نیاز به رستگاری و نیاز به پرستش، از نیازهای اصیل آدمی است و دین حقیقی، بی بدیل و جایگزین ناپذیر است که نه علم و نه فلسفه و نه عرفان های اینچنینی، هیچ یک نمی تواند جای آن را بگیرد و نقش آن را ایفا کند.

منابع و مأخذ

قرآن مجید

۱. الماسی، کمال، ۱۳۸۱، اکنکار کلید ادراک معنوی، تهران: بهار علم.
۲. ابن عربی، محی الدین، بی تا، فتوحات مکیه، بی جا، دارالاحیاء التراث العربی.
۳. توییچل، پال، ۱۳۷۶، اک ویدیا، ترجمه هوشنگ اهرپور، انتشارات دنیای کتاب.
۴. _____ ۱۳۷۸، اکنکار کلید جهان های اسرار، هوشنگ اهرپور، تهران: سی گل، سوم.
۵. _____ ۱۳۷۹ (الف)، اک ایناری، علم الاسرار رؤیاهای، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران: انتشارات نگارستان کتاب.
۶. _____ ۱۳۷۹ (ب)، سرزمین های دور، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران: نگارستان کتاب. دوم.
۷. _____ ۱۳۸۰ (الف)، دفترچه معنوی، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران: نگارستان کتاب. چهارم.
۸. _____ ۱۳۸۰ (ب)، نامه های طریق نور، ترجمه مینو ارژنگ، تهران، نشر ثالث.
۹. _____ ۱۳۸۰ (ج)، واژه نامه اکنکار، ترجمه یحیی فقیه، تهران: سی گل.
۱۰. _____ ۱۳۸۱، دندان ببر، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران: نگارستان کتاب، پنجم.

۱۱. توفیقی، حسن، ۱۳۸۰، آشنایی با ادیان بزرگ، انتشارات مترجم، چهارم.
۱۲. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸، عرفان اسلامی، تهران: مؤسسه نشر و تدوین آثار علامه جعفری، سوم.
۱۳. دیوانی، امیر، ۱۳۷۶، حیات جاودانه، قم: نشر معارف.
۱۴. شایگان، داریوش، ۱۳۶۷، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران: امیرکبیر، چهارم.
۱۵. صدرالمتالهین، شیرازی (ملاصدرا)، ۱۳۸۲، اسفار، ج ۹، تصحیح دکتر رضا اکبریان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۶. صدوق: ۱۳۸۵، عیون اخبارالرضا، ج ۱، بی‌جا: ذوی‌القربی.
۱۷. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۸۴، قرآن و سکولاریزم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۸. کرامر، تادا و متون داگلاس، ۱۳۸۰، اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر، ترجمه مهیار جلالیانی، تهران: نقش گستر، ج دوم.
۱۹. کلمپ، هارولد، ۱۳۸۰، تمرینات معنوی هفته، ترجمه مرجان داوری، تهران: سی‌گل.
۲۰. گنیلز، مارتین، ۱۳۷۸، عرفان اسلامی چیست؟ ترجمه فروزان راسخی، تهران: سهروردی.
۲۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۳، یادداشت‌ها، ج ۲، قم: صدرا، سوم.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴، بحارالانوار، ج ۶۱، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۳. محمدی‌ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۱، میزان‌الحکمه، قم: دارالحدیث.
۲۴. مارکوس، ماگرایت، ۱۳۴۸، نقش اسلام در برابر غرب، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۵. موری میتسو، نیل، بی‌تا، در پیشگاه استادان اک، مترجم: مهیار جلالیانی.
۲۶. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل‌البیت الاحیاء التراث.
۲۷. نصری، عبدالله، ۱۳۸۲، فلسفه آفرینش، قم: نشر معارف.
۲۵. ورنر منسکی و دیگران، ۱۳۷۸، اخلاق در شش دین جهان، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات.

مقالات:

۱. بخشنایشی، احمد «پیدایش سکولاریزم» برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل دینی به آدرس: www.Porsojoo.com.
۲. حمیدیه، بهزاد، ۱۳۸۴، «ایران و رشد دین نماهای جدید»، فصلنامه کتاب نقد، ش ۳۵.
۳. شریف‌زاده. بهمن، ۱۳۸۴، «این کجا و آن کجا»، فصلنامه کتاب نقد، ش ۳۵.
۴. شاهد خطیبی، حسین، «نقد دیدگاه سکولاریزم در ایران»، ش ۴، برگرفته از سایت: www.lailatolghadr.ir
۵. شجاعی زند، «نقش دینداران در فرآیند عرفی‌سازی دین»، برگرفته از سایت پژوه دین متعلق به سازمان تبلیغات اسلامی به آدرس: www.pajohe.ir
۶. طالبی دارابی، باقر، ۱۳۸۳، «دین در عصر جدید»، اخبار دین، ش ۸.
۷. طالبی دارابی، باقر، ماسیمو اینترو ویگنه، ۱۳۸۴، «آینده دین و ادیان جدید»، فصلنامه هفت آسمان، ش ۳۵.
۸. قائمی‌نیا، علیرضا، «معنویت‌های نوظهور»، متن سخنرانی ایشان با سردبیر محترم فصلنامه ذهن در محل کانون اندیشه جوان، برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل دینی.
۹. قدردان قراملکی، محمدحسن، «کندوکاوی در مبانی نظری سکولاریزم» برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل دینی به آدرس: www.Porsojoo.com.
۱۰. کیانی، محمدحسین، ۱۳۸۵، «نقد و نگاهی بر مبانی نظری اکنکار»، فصلنامه آیین سلوک، ش ۴ و ۳.
۱۱. گروه مؤلفان، ۱۳۸۵، «جنبش‌های نوپدید باطنی در ایران»، فصلنامه آیین سلوک، ش ۶ و ۵.
۱۲. لگنهاوزن، محمد، ۱۳۸۰، «با پرسش زنده‌ام»، ماهنامه پرسمان، پیش‌شماره اول.
۱۳. لواسانی، سیدسعید، ۱۳۸۴، «عرفان‌های حقیقی، عرفان‌های دروغین»، ماهنامه پرسمان، ش ۳۴.
۱۴. مظاهری سیف، حمیدرضا، «استقرار سلطه در فاصله عرفان با شریعت» برگرفته از سایت آفتاب به آدرس: www.Aftab.ir.

۱۵. محدثی، حسن، ۸۴/۱/۲۵ «زمینه‌های ظهور جنبش‌های جدید دینی» بخش ۲ و ۱، ایران، ش ۳۱۰۲ و ۳۱۰۳.

۱۶. همتی، همایون، «اندیشه دینی و سکولاریزم در جهان معاصر»، تحریری از سخنرانی ایشان در تالار شهید آوینی و برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل دینی (www.ecl.iran.com).

سایت‌های مورد استفاده:

1. www.Aftab.ir
2. www.eck-iran.com
- 3 www.eck-iran.org
4. www.eckankar.mihanblog.com
5. www.Lailatolgadr.ir
6. www.metamorphosis.persianblog.com
7. www.pajohe.ir
8. www.persianblog.com
9. www. Porsojoo.com
10. www.realvlove.persianblog.com
- 11 www.thend.blogfa.com
12. www.Todaylink.ir
13. www.wikipedia.org